

گمونیست



تشدید یورش استبداد

تازه‌ترین سوداگری امپریالیسم

هر چه که بر ژرفای بحران فزاینده‌ی ایران و دشمنی مقاومت مردم افزوده میشود، رژیم تبهکار شاه این نوکر خونخوار امپریالیسم، جنون آمیز و افسار گسیخته تر به صفوف آزاد یخواسان ناخشن گرفته و درجهی اختناق و ترور فاشیسم سلطنتی خویشتر را می افزاید. هنوز پیش از چند ماه از آغاز سال نگذشته است که آدمکشان ساواک بیش از ۶۰ تن ییکارگران انقلاب را جانباخته به قتل رسانیده اند و این تازه شماره شهیدانی است که اعلام شده و چه بسا گردان پر افتخار دیگری که در همین مدت در سیاه چالهای مرگ و جنایت محمد رضا شاه، بدست میر غضبان شنگجه گری معدوم نشده باشند. چه بسا مبارزینی که باغناوین و حوادث ساختگی سر به نیست نشده باشند.

اکثر شهیدان اعلام شده از اعضای " سازمان چریکهای فدائی خلق " بوده و بنا به ادعای جارجیان استبداد ایران در زد و خورد های خیابانی بدست آدمکشان ساواک بشهادت رسیدند. در دو ماه و هفتاد و یک روز ایران به ییکار سرخ و خاطره‌ی پسر افتخارشان.

شخصه های آدمکش ساواک پس از هر یک از این جنایات و آدمکشی های سیمانه چاک دهان خود را باز کرده و اراجیف و اباطیلی که لایق خود و اربابانشان است به فرزند ان انقلابی خلق های ما نسبت داده اند. آنان را گروهی " تروریست "، " آدمکش حرفه ای " و " ضد ملی " معرفی نموده اند. رجاله های هرزه‌ایکه به فساد و فحشای میان خاندان خودشان و اهدای زن و فرزندی که گاه خودشان به خانواده‌ی فاسد پهلوی عادت کرده‌اند و علاوه بر طافلات کثیف مستهجنی را که تنها میتوانند تراوش فکری " بزرگانسی چون آنان باشد، به شهیدانی که در راه ییکار برای استقلال و دموکراسی ملیونتها ایرانی و براندازی پایگاه ضد انقلاب فاشیسم و استبداد در منطقه بشهادت میرسند، نسبت میدهند.

این جارجیان استبداد و فاشیسم، کسانی که در سرسپر دگی و آستانوس بدرگاه امپریالیسم از یکدیگر سبقت میکشند، کسانی که غلامان خانه زاد و جاگران و سولگیان حرم همدی امیر- یالینتها و فاشیستهای عالمند و خود هم باک ندارند چاکسری و سیوکسی هایشان در خلوت امپریالیسم اجار زنده، برای بد نام کردن و تخطئه انقلابیون شهید میبوسند؛ آنان عوامل بیگانه و کشورهای خارجی بودند و " گویا " اسنادی مبنی بر دریافت پول و همکاری با چریکهای فلسطینی از آنان کشف شده است؛ اینکه آیا محمد رضا شاه وابسته گاشته و تخت و تاج سپردی دیگران است یا یک باختگان گردی که مگر ایمان به راهش و عشق به خلقانشان در سر ندارند، خود محمد رضا شاه هم شکی ندارد. و اصولا نه ما و نه هیچکس دیگری بخود اجازه نمی- دهد در مقابل تراوشات متعفن که لایق چهره محمد رضا نساخ و فریاد رانش است از پائی و صفای چون دریای ییکارگران کسرت دفاع نماید. این هرزه گوئی ها و اتهام زنی های گفتارن و گری- کسهای دریاری به برادران و خواهران ما، مایه مباحث خلق ماست. راستی را که هیچ مرتزده و شگافی میان اردو و ما و اردو شاه از این مشخص تر، از این ژرف تر و از این پرخون تر یافت نمیشود. او به ما و ما به او سخت گیند میوزیم، کینهایکه

حتی با خون کثیف دربار و کاسه لیسان و کار جاق کن های آن هم باک شدنی نیست.

اما صرف نظر از این لجن پراکنی ها و اراجیف ساواکی، اگر آنان گمان میکنند که از نگاه خلق ما، « عکاسی یاری گرفتار از انقلابیون فلسطینی و یا در هر نقطه‌ی دیگر جهان مایه بدنامی است سخت در اشتباهند. نباید " اندیشمندان " رژیم محمدرضا شاه هنوز از گیند یوزف مردم حساب درستی در دست دارند و نمیدانند این مردم بخون شاه و اعوان و انصارن آنچه‌شان تشنه‌اند و در کوره‌ی ییکارهای چندین ساله بر علیه او و امپریالیسم آنچه‌شان گداخته شده و بیدارند که خود را همدوش و همسنگر همدی انقلاب- بها، و همدی انقلابیون همه جا را همدوش و همسنگر خود و نژد یکی میان انقلابیون وطن و دیگر انقلابیون جهان را تنها مایه میا- هات و افتخار خویش میدانند. آری اتهاماتی این چنین را خلق ما و فرزندان قهرمانش یا سربلندی پذیرا هستند و اگر چنینس " اتهاماتی " مفت و جانی است. بگذار ما هم بگوئیم که در اد- گاه " عدالت پهلوی " همدی سی و اندی جمعیت ایران محکوم‌اند که برای سرنگونی رژیم تبهکار شاه ییکار میکنند. و نه تنها آنانسی که در این چند ماهه و ماههای قبل از آن بدست دشمنان خون خوار شاه بشهادت رسیدند؛ بلکه بگویی چشم محمد رضاشاه و همدی قره نوکران امپریالیسم، تمام و هر یک از مردم ایران هم سنگران و برادران و خواهران خلق فلسطین، و خلق های عرب و همدی خلقهای جهان و پیشروان آنانند.

* * *

جنایت اخیر سک دستاموز و هار امپریالیسم جزئی از یورش گسترده و با نقطه‌ی ارتجاع ایران به گروههای انقلابی و خاصه سازمانتها و گروههای نهفت گمونیستی و رکن مهمی از تشدید هجوم همه جانبه استبداد فاشیسم پهلوی است. ضد انقلاب سلطنتی ایران رفته رفته به ژرفای بحران کنونی پی میرود و لاجرم نگرانی ان نسبت به آینده خود، در صورت دانه دار و جدی تر شدن اوضاع انفجار آسای گنوب، افزایش می یابد. در حلقه‌ی مرکزی نگرانی پیر گفتاران ارتجاع ایران، جنبش کارگری و گمونیستی ما قرار دارد. اینست که آدمکشان قتل‌ها و سرمایه داران بو- روکرات دریاری و " نافذین " و " اویزیوسین " های سرمایه داران خصوصی را بیگسان ترساننده است.

هدف بازار خون میرغضبان حکومت فاشیست ایران هم اینست که با احیا فیزیکی مبارزان انقلاب و گمونیست و در هم کوبینا گروههای انقلابی و خاصه گمونیستی، خطرات احتمالی آینده را کمتر و بیخمال خرفت خودشان که از این دوران بحرانی به بیرون را کم درد تر نمایند. اما تاریخ زندگی فاشیسم و استبداد نشان داده است که نه پارلمانناریسم بورژوازی و استبداد قرون وسطایی و نه قوانین فاشیستی هیچ یک بر کندهی انقلاب و گمونیسم نتوا- نشتی بود. و انقلاب و گمونیسم سمدری است که از آتش بر خاک و آب همه جا میرود و در این استعمارگران و مرتجعین از هر قشایش را با هر شیوه ایکه حکومت و جنایت میکنند و پیش از همه دامن فاشیستها را میکشد و تاوان جنایاتشان را یک بیک از آنها می- ستاند.

در چند ساله اخیر، انرژی اتنی ورشته های وابسته بآن سخت مورد توجه جهانخواران بین المللی قرار گرفته و این رشته را بیکی از سود آورترین موارد سوداگری امپریالیستی تبدیل نموده است. تنها کافی است نظری به فهرست معاملات سالهای اخیر امپریالیستها افکند، شود تا ابعاد این مساله روشن گردد. زمانی که در فهرست کشورهای مورد معامله بنامهای ایران، اسرائیل، آفریقای جنوبی، برزیل و کوره‌ی جنوبی پسر میخوریم، روشن میشود که طرحی ارتجاعی و غارتگرانه از سوی امپریالیسم جهانی در حال پیاده شدن است که در آن ایسین سلسله از ارتجاعی ترین و فاشیستی ترین دولتها که در عین حال سوگلی های بارگاه ارتجاع بین المللی هستند، نقش اساسی دارند و میباید بنفع امپریالیسم جهانی راههای نوین غارت خلق های کشورهای در بند را بکشایند. پیش از اینکه به بررسی دلا- یل این توجه نوین امپریالیسم به این رشته از سوداگری بپردازیم میباید اجمالا انحصار کینایهای بزرگ امپریالیستی را در رشته انرژی اتنی و موارد وابسته بآن نشان دهیم.

از استخراج مواد معدنی اورانیوم گرفته تا تصفیه و تخلیظ و ساختمان نیروگاههای اتنی و کارخانجات تجدید تصفیه (Reprocess) همه و همه در کنترل موسسات انحصاری امپریالیستی است.

استخراج سنگ معدن اورانیوم بغیر از کشورهای بزرگ سر- مایه داری، در کشورهای تحت سلطه و بویژه در آفریقا که معادن فراوان اورانیوم یافت میشود، کاملا در انحصار کینایهای بزرگ امپریالیستی است. در استخراج اورانیوم کشورهای آفریقای کابلا بقیه در صفحه ۳

خاندان اشرا پهلوی: خاندان تبهکاران

فاشیست و دلالان امپریالیسم (دنباله از شماره پیشین)

زاند ارم امپریالیسم آمریکا در منطقه و جنوب خاندان پهلوی میهن ما را بیک سنگری تجاوزگری تبدیل میکند

سال ۱۳۴۹ سیاست که نقش جدید محمد رضاشاه بعنوان حراستگر اصلی منابع استعمار نو و زاند ارم امپریالیسم آمریکا در منطقه خلیج فارس، و دریای عمان به دولت ایران ابلاغ میشد. امپریالیستهای آمریکایی با انباشتی از مشکلات اقتصادی و مالی ناشی از تورم دلار و مخارج حفظ ماشین جنگی بین المللی خود، شکستهای سیاسی و نظامی در آسیا و دیگر نقاط جهان و از گدازدن هرگونه اعتبار و حیثیتی در میان مردم جهان خود را روبرو دیدند. امیر- یانیم آمریکا با توجه به تحولات نوین بین المللی و وضع موقع خود، خود را قادر بدان نمی دید که مانند گذشته به تنهایی و با اشتکال روی نقش زاند ارمی بین المللی را ایفا کند و بهر سو که میلتن کشید لشکر فرستد. این بود که " آموزه نیسون " بعنوان راه در رو و نشانه جدید، که در انطواء و بنا بر تریف نوین و متحول جسمانی- عوامتی بود، به منظور حفظ و پایدار نگه داشتن سبطری آمریکایی، ارامی مطالبه با موجهای سرکش نهفت های رهائی بخش خلقهای

بقیه در صفحه ۵

به پیش در جهت وحدت رزمنده گمونیستهای ایران

تشدید بیورش... فاشیستها و میر غضبانی از قماش محمد رضان شاه خلیلی قبل از او در این پندار بود و اندک با حمام خون مبارزین می توانند پان تخت و تاج سلطنتشان ، یاردار و عصای جمهوریشان را محکم کنند . شبیه چنین پنداری را جفت هم قلابی محمد رضا پهلوی جفا - نکاپیک و هم طوفانی دیگرش موسولینی داشت و تاریخ درس عبرت تی به هر دو داد که در گرگ هم فروموشن نتوانند کرد . رژیم ۲۸ مرداد هم که از قتل سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی ایران و به دنبال کودتای آمریکایی مرداد ۳۲ بگریسی نشسته و از همسان آغاز پایه های تختش را بر روی جنازه و خون شهیدان نهضت دوم - گرانیک ، کارگری و کمونیستی استوار نموده است ، سگها بر این پندار بود که با سرکوبهای فوق و بی بریزی سازمان ضد امنیت ، رویش را برای همیشه از "گزند" نهضت کارگری و کمونیستی رهایی دهد و است . غافل از اینکه هر پیگار انقلابی که در هم شکسته میشود و هر سازمانی که از میان برداشته میشود ، سالهای بعد جنبش کمونیستی از شکست فوق در رسپا گرفته ، اشتباهات ، نا رسائی ها و انحرفاتی را که موجبات شکست فوق را فراهم آورد و واری می کند ، آنها را مرتفع نمی نماید و پیگار خود را در سطح بالاتر و با دانشی والاتر انجام میدهد و این دقیقاً همان چیزی است که در سالهای پس از ۲۸ مرداد رخ داده (اگر چه هنوز ناقص) و بویژه در گروهی عقب افتادگی های ۲۲ - ۲۴ آرز - موده شده و اکنون از آن نهال نویای پس از ۲۸ مرداد ، سرو سببی گردن فرشته است . و این را مغز خرفت و عقب افتاده ی محمد رضا شاه و اعوان و انصارش نمیتوانند درک کنند و طبیعی است .

احتمالی آینده را گستر نماید . جنایات سیمانهی اخیر محمد رضا شاه از اینجا سرچشمه میگردد .

تشدید بیورش فاشیستی محمد رضان شاه از موضع قدرت نیست ، ناشی از ضعف بی حساب اوست . ناشی از تسلط او بر اوضاع نیست ، ناشی از ناتوانیهای است که سرایای پیگر حکومت خونین او را فرا گرفته است . نشانهی اینست که این رژیم دیگر با هیچ ابزاری ، حتی بعنوان کثاری و غیر عمد ، مگر توسل به استبداد و فاشیسم بعنوان یگانه ستون عمارت جنون و جنایتش قادر به دقت ای ادامهی حکومت نیست . آری امروز هیئت حاکمه ی ایران مگر از راه توسل به سیمانه ترین دیکتاتوری فاشیستی لجام گسیخته ، مگر از طریق مبدل نمودن هر گوی و بریزی به میدان تیر ، هسرس آرمکن ساوانی به قاضی و دادستان ، و مگر از طریق محدود و محدود تر نمودن قدرت در دست هارترین و فاشیست ترین و تبهکارترین گروههای دنیاری قادر به ناخدائی گشتی در گسل نشستهی خویش نیست . تشدید بی حد گشتارها ، افزایش شکنجه و پیگرد ها ، بالا بردن سربر شمارهی زندانیان سیاسی ، بیورش و وحشیانه و جنایتانه به صف هر اعتراض ، همه و همه بیانگر ایسن حقیقت است که دربار محمد رضا پهلوی به تنگنای گام گذارده که بیرون آمدن از آن با هیچ وسیله ای مگر نابودیش میسر نتواند بود .

همدی حکومتی که نمایندگی سرمایه داری بورژوازی دولتی و گرونی زمین داران فئودال - بورژوازی وابسته است . بگانه قرار گیری در تنگنای نهائی زندگی خویش به چنین شیوه های لجام گسیخته ای مبادرت میورزند تا شاید راه فرجی یابند . لکن بسان افتادگان در باتلاق با هر دست و پای بیشتر به اعماق میروند .

تشدید استبداد پهلوی در ناخنن به صوفی آزاد - یخواهان محمد و بنده ، بسیاری روشنفکران افشار بالای بورژوازی و حتی یاره ای سفلوان امور وابسته به طبقات حاکمه از هم شام شده است . دامنه تصفیه های شتابزدهی دربار بصورت همه ی ادارات دولتی و ارتش را فرا گرفته و حتی تنی از اعوان و انصار جنایتکار خود محمد رضا شاه هم مشمول غضب ایشان شده اند . طبیعی است ماهیت بیورش استبداد محمد رضا شاه به صفوف آزاد یخواهان با جنک وجدل های داخلی دربار و سایر محافل حاکمه بگلی مغفارت است . اما هر دوی آنها از دو زاویه و در دو زمینه مختلف به یک روند دامن می زنند . روند انفراد بیشتر رژیم فاشیستی محمد رضا پهلوی ، انفراد چه در میان مردم و چه در میان مصلطاران خودش .

اما پیگرد های بی حد و حساب و کشتارهای وحشیانه ی ما - واک نه بر بهران سرهما رشد یابنده ی جامعه توانسته مهار زند (و جای تعجب هم نیست) ، نه از شمارهی مخالفان رژیم استبدادی - فاشیستی شاه چیزی کاسته و نه دامنه ی پیگسار گروههای انقلابی بر علیه آن را محدود تر نموده است .

تشدید بیورش استبداد پهلوی ، رژیم محمد رضا شاه را در مسیر قهرقراضی بسوی گور میبرد و بالکنس نهضت انقلابی و گرو - نیستی ایران را در گورهای پیگار آینده کرده و در مسیر انقلابی بسوی تدارک مبارزات بازم هم بزرگتری سوق میدهد .



سالهای مهیبی که برای جنبش انقلابی ما مطرح است چگونگی برخوردن بدین یورشهای سیمانه و هیراتی است که از جانب ضد انقلاب حاکم به پیگر جنبش انقلابی و کمونیستی ایران وارد میآید . شدت ضربات وارد و شمارهی نسبتاً بالای شهیدان در عرض مدتی کوتاه ، زمینه مساعدی برای رشد یک رشته افکار یاسیسیستی و آنتی جویانه را مهیا می نماید . چه بسا جریاناتی سر در این اندیشه گذارند که با وجود رژیم مستبد و فاشیستی گنونی و بسا وجود چنین میزان ترور و خفقان ، پیگرد و کشتار ، امکان سازمان دادن هیچ مبارزه ی انقلابی نبوده و مبارزان باید در انتظار شرایط درمکراسی نسبی و آزادی سیاسی نشسته ، نیروهای خود را برای چنین دروازی حفظ نمایند .

دار و دسته های گمیده مرکزی و بهمهراه او یکی دو گسرو و تروتسکیستی و نیمه تروتسکیستی منابع اصلی اشاعه ی چنین افکار ی در ذهن بر سوال مبارزان جوان اند . باند " کمیته مرکزی " اگر چه اکنون در ظاهر رست " انقلابی " گرفته و خوشتر از هوادار بر سر اندازی رژیم استبدادی ی گنونی جا میزند ، اما محتوی و مضمون اصلی اندیشه اش همان افکار سازش طلبانه و خیانت کارانه ی رسوائی است که سالهاست به تبلیغ آن مشغول است . هنگامیکه کمیته مرکزی از براندازی رژیم استبدادی گنونی سخن میگوید جای تردیدی در ذهن نشوند که خود باقی نمیگارد که منظور از این " براندازی " مگر انتقال قدرت از دست این رژیم مستبد به دست رژیم از همین طبقات که رژیم آنان " دموکراتیک " باشد نیست . جای تردیدی باقی نمیگارد که سخن از مبارزه ی انقلابی برای سرنگونی رژیم استبدادی ملاکان و دلان وابسته نیست و اصولاً این دار و دسته ی خادم سگ جانی برای چنین نوع مبارزه ی در قاموس خود تصور نکرده است . باز بیجهت نیست که این گمانگساران امپریالیسم سیاسی تمام امیدشان به " بخشهای میهن پرست ارتش و محافل " واقع بین هیئت حاکمه " است ، و چنین اندیشه هائی را هم از بلند گویا و جرایدشان برانگه میکنند . اندیشه ها و افکار ویونیستی و سازشکارانه ی آنان ، اگر چه در فرمهای جدید پیدا می شود ، اما در محتوی همان تبلیغ فساد و دشمنی با هر گونه مبارزه ی انقلابی و بکنس دل بستن به محافل ازهیئت حاکمه و یاره ای اشتیاقات امپریالیسم است . این اندیشه ها ، با فرم های تازه اش و در شرایط تشدید بیورش استبداد پهلوی ، شیخ اصلی برانگه گردن افکار یاسیسیستی ، آنتی جو و سرچشمه یی استبدادی ی مبارزه ی انقلابی بوده و البته ضرورتی ندارد که تنها از دهان گردانندگان رسمی کمیته مرکزی خارج شود . جریانات در ظاهر انقلابی و کمونیستی و در واقع تروتسکیستی - رویونیستی هم در داخل و خارجه به یخس افکار مسموم آنتی جویانه و یاسیسیستی شاه ارجحیت کمیته مرکزی در میان مبارزان جوان مشغولند . از جمله این دار و دسته ها **کمیته مرکزی** هم گروه مشهور به " ۱۹ " همین در خارجه است که سالوسانه و مزبورانه چهره خویش را پشت شعار انقلابی و بسه اصطلاح " مبارزه ی جریگی پنهان نموده است ، جوهر اندیشه ی جری - یانازی از این قبیل ، مطلق نمودن رژیم استبدادی گنونی ، نادانان جلوه دهی نهضت انقلابی و در نتیجه تبلیغ تنگ نمودن بر محافل

اگر چه محمد رضا شاه جانشی پس از هر حمله به بخشی از نهضت کمونیستی و انقلابی و کشتار جمعی از میهن پرستان ، جنجال و گازرهای تبلیغاتی بی میکند و اینگونه جلوه میدهد که گرنهضت کمونیستی و انقلابی را شکسته است و یا " آخرین " شبکه از انقلابیون را کشف و معدوم کرده است ، در واقع امر این گسرس اوست که در زیر شرایط بحرانی گنونی میبکند و این آخرین سرک از خمیه نسیب بازیهای اوست که رو میشود . هر جنایت تازه ی محمد رضا پهلوی ، حکومت هم اکنون مغرور او را بیشتر به انفراد سیاسی میبشاند و گروههای بیشتری از اهالی را در صف مخالفان رژیم او قرار میدهد ، و تزلزل و شکاف در دین اردوی خود اورا نندید تر مینماید .

با اینحال یک لحظه هم نباید شک نمود که تمام گروهها و محافل طبقات حاکمه ی ایران و نه فقط باند دربار پهلوی ، با گسرس کشتارهای سیمانه ی فاشیستی و پیگرد مبارزان ، تا آنجا نمیگن حمله اس متوجهی نهضت انقلابی و کمونیستی یابند و تا آنجا که گروههای این نهضت را بخواهد از پای در آورد و تا آنجا که به تریشی ی قیای آزادیهای خودشان لطمه ای نزنند ، تا آنسو داشته و پشتیبان کامل آتند . چرا که آنان نیز اگر چه امروز بدلیل تضاد میان اربابانسان و بدلیل بحران گنونی ایران و تزلزل بودن موقعیت تاج و تخت ، شکای و اختلا فاشان با دربار محمد رضا شاه افزایش یافته است و لکن در پیگار بر علیه نهضت انقلابی و کمونیستی وگه میدانند دشمن مشترک همه ی شان است و میدانند که این نهضت دیگر دکان لیبرالی سابق جبهه ی ملی نیست که بتوا نند بر آن سوار شده و از آن طریق نهضت مردم را برانگسده و سرکوب نمایند ، یکدما و هم پیمانند . محافل هیئت حاکمه ی ایر بر سر این مطلب هم با هم یک صدا ایند که پیش از تیزتر نمودن بحران و انفجار آسا تر شدن آن ، زندانیان سیاسی و خاصه گوب - نیستهای درمن را تا میتوانند شهید نمایند تا بگانه برخیهای میسر و خشم آلوده تر مردم از قدرت نهضت انقلابی که بخش عظیمی از پیشتازان و متفکرانش در بند رژیم شاهد بگاهدند . کشتن و تن از مبارزان انقلابی در سال قبل و انتقال تعدادی از زندانیان سیاسی با سابقه به کل گاه اوین از جمله بدین منظور است .

تشدید بیورش استبداد پهلوی ، تنها در کشتار سیمانه ی بین از ۶۰ تن از مبارزان انقلابی در مدت چند ماه و انتقال تعدادی از مبارزان با سابقه به قلنگاه اوین خلاصه نموده و با سگس بس وسیعتر دارد . بیورش های شبانه روزی ساواک برای یافتن واز میان برداشتن گروههای انقلابی ، همرا با شرکت مستقیم تر و فعالتر ماوریان " سیا " بندت افزایش یافته است .

پیگرد های سیاسی در میان دانشجویان ، دانش آموزان و روحانین تفرقی شدت گرفته و بر شمارهی زندانیان سیاسی سرهما افزوده میشود . مجالس " رستاخیز " مرتباً قوانین تازه ای برجموعه قوانین فاشیستی رژیم میافزایند که آخرین برک آن مجبور نمودن موجرین بر گزارش دهی ۴۸ ساعته در مورد ساکنان منازل خویش است . حزب فاشیستی " رستاخیز " توله های تازه تری چسبون " سازمان دانش آموزان " و امثال آن بد دنیا میآورد .

جنبش نوین کمونیستی ایران از درون خاکستر مبارزات گذ - شته یا گرفت و بیرون آمد . مبارزه ی جهانی مارکسیست - لنینیست ها با رویزیونیسم معاصر در سالها ی ۲۰ خوبی تازه به پیگر آن د مید و حوادث سالهای ۲۲ - ۲۹ و خاصه قتل عام مردم در ۱۵ خرداد ۳۲ ، در سهای گرانای بدن داد . این جنبش در دهی گذ شته اگر چه با مشکلات و عقب افتادگیهای سازمانی ، سیاسی ، تئوریک و ایدئولوژیکی روبرو بوده است ، اگر چه همواره در تحت پیگرد حیوانی پلیس سیاسی قرار داشته و ضربات بسیاری رامشکل شده است ، با اینحال هر روز گامی بلند تر نسبت بگذ شته به پیش برداشته و پیگیرانه به رشد گسی و گونی خود ادامه داده است . چه بسیار گروهها و محافل کمونیستی که در همان اوان پیدا آتسی خود بدست گمانگساران رژیم بخشا یا کل از میان رفتند . چه بسا کمونیستها و انقلابیون جوانی که هنوز در گور هیچ مبارزه ی جسد ی رو در روی با رژیم نگردیده ، به شهادت رسیده اند . چه بسیار محافلی که پیش از آنکه بتوانند با جامعه و طبقه ی خویش ارتباطی برقرار کنند و در کوران مبارزه ی پنهان تجریمیاتی اندوزند ، به بند افتادند . با اینحال هر روز گروهها و محافل جدیدی بر جای میبتی بر تجربه ی آنان با به عرصه ی پیگار نهاده و لایه های وسیع تری از روشنفکران و سایر افشار و طبقات به سوی نهضت کمونیستی جاری شدند . اگر در اوان یاکوری نهضت نوین کمونیستی ، یعنی در بیان بلافاصله پس از ۱۵ خرداد ۳۲ ، چند صد روشنفکر انقلابی بی کمونیست بدنه ی نهضت کمونیستی ایران را تشکیل میداتند ؛ اکنون لشکر عظیمی از کمونیستها در سرتاسر پهنه ی ایران گسزده شده است . لشکره ی محمد رضا پهلوی و اربابانسی با تمام پیگرد ها و کشتارها قادر به از میان برداشتنش نبوده اند و نخواهند بود . در طول چند ساله ی گذشته گروههای متعددی در غالب شهرهای بزرگ ایران و در مواردی حتی در شهرستانهای کوچکتر از جانب ماوریان ساواک کشف گردیده و به بند کشیده شده اند . همین کثرت شماره ی گروههای کشف شده گافست تا عظمت نهضت نوین کمونیستی ایران ، که بارها از این تعداد بیشتر است را نشان دهد .

بحران و فشار اقتصادی گنونی ، فشار زندگی را بر اکثریت عظیمی از مردم افزوده و دامنه ی ناخشنودی مردم را بصورت افزیش داده است . بهمهراه این ناخشنودی ، اعمال لجام گسیخته اختناق و ترور فاشیستی و سلب هر گونه آزادی سیاسی و اجتماعی از مردم ، ترد های وسیعی از مردم را بسوی مبارزه بر علیه رژیم استبدادی ی - فاشیستی پهلوی سوق داده ، به جریان سیاسی و رویجوی سیاسی در جامعه دامن میزند . اینست که در چنین شرایطی ، که از یکسو ناراضیاتی توده ی مردم بطور فزاینده ای در حال رشد است و از سوی دیگر نهضت کمونیستی و انقلابی ایران گسزترین گمی و گینی بی سابقه ای یافته و هر روز لایه های بیشتری از اهالی را بسوی خویش جلب مینماید ، رژیم هراسان و تبهگسار پهلوی بخیال جاره اندیشی بر آن شده است تا با در هم کوبیدن بخشهای مختلف این نهضت تا آنجا که در قدرت دارد " خطرات "

تشدید بیرون ...
ضد استبدادی (۱) امپریالیسم و هیئت حاکمه بنظیر دست یابن به پاره ای آزادیهای سیاسی بیرونی است. بنگام اینس قناتن دستجات بدون بدست آوردن آزادیهای بیرونی جباروزی بنیادین و انقلابی ممکن نیست.
هدف این دار و دسته های سرپایک گریاس، پراکنده نوفا تخم یاس و بدینوی گمترش افکار باسیستی در زمینهای ظاهرنا ساعدت بیرونی استبداد پهلوی است. جای پاسخ و برخورد وسیع بدین افکار و اندیشه های ارتجاعی در این مقاله نیست و ما تنها در اینجا این مطلب را بعنوان هشدار به جنبش انقلابی و گمینستی طرح نمودیم. وظیفه همه گمینستها و انقلابیون واقعی است و بویژه در شرایط کنونی که بمباروزی بی آسان ایدئولوژیک بر علیه جنبش نمف های آشنی طلبانه و ضد انقلابی، که بویژه در بیشتر بیرونهای اخیر رژیم زمینه مساعدتری برای رشد خود یافته اند، دست زده و چنین تمایلاتی را که بزرگترین ناجی هیئت حاکمی هراسان، منفرد و در سرانحیب سقوط است درهم شگفتند.

اما آیا راستی را جای آن نیست که از بیرون سیمانهی رژیم و شدت ضربات ماههای اخیر قدری در اندیشه شد و درس گرفته؟ ما لحظه ای هم بدل تردید راه نمیدیم که انقلاب در کسوری چون ایران که رژیم آسیائی وابسته، فاشیسم و استبداد را در هم آمیخته است و که کوچکترین مبارزه انضباطی کارگران بخسون کشیده میشود، که رژیم تا ندان مسلحنی یاسد از منافع امپریا - لیسم جنایتکاری در نقطه حساسی از جهان است و قطعاً و اجباراً از گذرگاه خون عبور میکند، قربانی میخاود و قربانی بسیار هم میخاود. اما اینکه انقلاب ما از گذرگاه خونین عبور میکند و شهیدان بسیاری میخاود، بدین معنی نیست که ما باید بگانه ضرباتی که از ارتجاع «ار شاهن میخوریم، چشمان خود را ببندیم و دل خوش کنیم که انقلاب قربانی میخاود. گمینستی که در پس هر فروکش نهضت، شکست هر قیام، عقب نشینی انقلاب و وارد آمدن هر ضربه جدی بر پیگر جنبش تنها سیمیت و وحشی گری رژیم را دیده و اشاره به شکست ها و نارسانای ها و انحرافاتی که موجدات جهان شده اند و فاشیسم و فروکنی را فراهم آورده است ننماید در وظیفه گمینستی خویش ضروری نمود و است. بدیده ی ما، شمارهی بالای شهیدان و شدت ضرباتی که از جانب رژیم شاه بر پیگر بخشی از نهضت انقلابی و گمینستی ما وارد شده است، عمدتاً بدلیل پاره ای نارسانای های تاکتیکی و یا عدم «شنیاری و اشتباهات فردی انقلابیون نموده (اگر چه این نوع عوامل هم در جای خود تاثیر میگذارد) بلکه سبباً باید در آن منی سیاسی و سازمانی جستجو کرد که موجدات تسهیل چنین ضربات و شدت آنسرا فراهم میکند. آری رفا، مادام که جنبش ما به پراکنده گمی کنونی، به جدایش از نموده ی مردم بایان ندهد و از کاستی ها و انحرافات خود یک ارزیابی واقع بینانه و سارس کمیستی ننماید، ما با چنین دشواریها و ضرباتی روبرو هستیم. ما بنموی خود به اراده ی پولادین و روح بزرگ شهیدان درون مغربسیم و اطمینان داریم رفاقتی که در مقابل ضربات بزرگتر از این گمر خنر نموده اند، اینبار هم استوارانه به پیگارشان ادامه خواهند داد. نهضت گمینستی و انقلاب ما از درون خسون شهیدان است که راه خود را به جلو میجوید و پیگار جویانه بسد پیش میروید. با اینحال سخت بر این باوریم که جای آنست که رفاقتی که هنوز بروی این شیوه و منی مبارزه پافشاری و اصرار دارند و قدری تامل کرده و از شن سال تجریه نهضت درس بگیرند. جای آنست که هعی گمینستها ی ایران با شتاب بیشتری برای یکی کردن صفوف خویش، نجات از این پراکنده گی درد آور کنونی و متشگسل کردن نیروهای خود در حزبی گمینستی، دست بکار شوند. فدا کاری شهیدان امپریالیستها میتوان با گوشن برای سازمان دهسی حزب گمینست ایران و ارتجاع و در پیشانی هعی مبارزات مردم برای براندازی رژیم تسنگار و فاشیست پهلوی، ارج نهاد.

تازه ترین سوداگری ...
تجربیه، مالی، مورثانی، زامیا، کینه، چاد، توکو، داغوبی، و نامیبیا بنامیهای چون گماتی یونین کاراباید، یونا مایننگ و فولاد سازی Total U.S. Steel (فرانس) و گمیا - نی آلمانی Tokyo Electric; Urangesellschaftی Overseas Uranium Resources Development (زاین)؛ آجیب (ایتالیا) و Ristinto Zinc Co. (انگلسان) برمیخوریم و در کشر آفریقای جنوبی نیز استخراج معادن اورانیوم

در کنترل و انحصار همین کمپنیاست. امر بر نمفتم تعلیم و اورانیوم که در برخی از این کشورها (از جمله ژنیر و آفریقای جنو - یی) در اوست و همچنین کارخانجات تجدید تصفیه و آز - مایشگاهی تحقیقاتی در برخی از این کشورها (بوزیل و آفر - بقای جنوبی) همه و همه در کنترل امپریالیستها و بویژه آمریکا و آلمان است. ساخت و فروش نیروگاههای اتمی نیز در انحصار کمپنیهای عظیم امپریالیستی بویژه وستینگهاوس و جنرال الکتریک آمریکا است. وجود منافع بخشا متضاد کمپنیهای مختلف و کشور های معظم سرمایه داری خود به برخی مجادلات بین جناحهای مختلف سرمایه های مالی و کشورها ی امپریالیستی دران میزند که از آن جمله است جد الهای اخیر در نگروه آمریکا بر سر فسو تن نیروگاههای اتمی به اسپانیا و یا مجادلات کشورهای مختلف امپریالیستی (آمریکا و فرانسه و آلمان) بر سر فروش نیروگاههای اتمی به آفریقای جنوبی. بهر روبرسی ابعاد و اشکال ایسن تضاد های درون امپریالیستی از بحث کنونی خارج است. ولی آنچه مسلم است اینست که علیرغم این اختلافات هنگی جناحهای مختلف سرمایه مالی بین المللی در امر تشدید غارتگری کشورهای عقب نگذاشته شده از طریق سوداگری انرژی اتمی مشترک المنا - فعند.

حال باید دید که بچه دلیل علاقی جهانخواران بین - المللی به این رشته یکباره فزونی گرفته و در دوسالهی اخیر قرار - داد های متعدد ی با کشور های مختلف عقب نگذاشته شده در زمینه های مختلف وابسته به انرژی اتمی بسته شده است. تا آنجا که مربوط به استخراج سنگ معدن اورانیوم است مسئله روشن است و علاقی امپریالیسم در به انحصار کشیدن این منابع مانند تمام مواد خام جهان است. بویژه اینکه با افزایش اهمیت این ماده سوختی در جهان سرمایه داری، بهای آن بسرعت افزایش یافته است و قیمت مواد سوختی اورانیوم از هرونه هفت دلار در سال ۱۹۷۳، امروزه به بیش از بیست و پنج دلار رسیده است.

امر تغلیظ اورانیوم، جدا کردن اورانیوم نسبتاً خالی از آکسید اورانیوم نیز رشته ای بر نمفتم است و چنانکه گنیم کار - خانجات مشغول باین کار در کشورهای تحت سلطه کاملاً در کنترل امپریالیستیست. مثلاً در مورد کارخانه ایجاد شده در ژنیر کنترل در دست کمپنیهای آمریکائی است و کارخانه تغلیظ اور - رانیوم در Valinbada آفریقای جنوبی کاملاً بوسیلهی متخصصین آلمانی اداره میشود.

اما آنچه که امروزه بیش از پیش امپریالیستها را بخود جلب کرده است مساله ی فروش نیروگاههای اتمی و کارخانجات تجدید تصفیه مواد سوختی این نیروگاههاست. اینکه چگونه در زمانی که هنوز در خود کشورهای بزرگ سرمایه داری، امر تهیه بسری بوسیلهی این نیروگاهها بطور وسیع انجام نمیکرد، امپریالیستها بیک باره بفکر فروش این نیروگاهها به کشورهای عقب نگذاشته شده افتاده اند، دلایلی دارند که در زیر به آنها میسرود رژیم دولتهای بزرگ امپریالیستی در امر استفاده از انرژی اتمی در کشورهای خود با مشکلات عدیده ای مواجه شده اند که گمترش سریع نیروگاهها را با اشکالات فراوان روبرو کرده است و امر سرمایه گذاری در داخل این کشورها را مقرون بصرفه نی نماید چنانکه نیز ویگ (۲۱ ژوئن ۱۹۷۶) در مورد کمپنیهای آمریکائی مینو - سید: " سرمایه گذاری سنگین در نیروی اتمی بیش از «زمان برای کمپنیهای انرژی، مظاهره آمیز بنظر میرسد». و گمترش اداره اتمی بازار مشترک (مندرجه در اکتوبریست لندن ۲۶ ژوئن ۱۹۷۶) نیز همین مشکلات را در مورد کشورهای اروپائی غرسی تأکید میکند. اینجاست که باز کشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم می باید بارگران این مشکلات را بدوش کشند و از طریق دولت های فاسد و دست نشانده ی خود به خرید وسیع این نیروگاههای اتمی بپردازند تا سود بوی جهانخواران حفظ و تأمین نسود. استفاده از انرژی اتمی برای تأمین حرارت برق در مراحل نخستین آزمایش خود بسر میرود و ایالات متحده ی آمریکا که در این زمینه جلوتر از دیگران است تنها ۲/۵٪ از تولید برق خود را در سال ۱۹۷۵ از راه انرژی اتمی تأمین کرده است و تازه اگر امر ایجاد نیروگاههای جدید بر طبق برنامه پیش رود ایسن رقم در سال ۱۹۸۵ به فقط ۸/۸٪ خواهد رسید. حال چگونه در حالیکه بزرگترین کشورهای صنعتی امپریالیستی، در استفاده از انرژی اتمی در ابتدائی ترین قدمها هستند، بیک باره کشورهای عقب مانده ای نظیر ایران، بوزیل و... بنگسی استفاده از انرژی اتمی من اقتند مساله ایست که آنرا میباید درمشتا

کشورهای امپریالیستی در کسورن استفاده از انرژی اتمی جسجو کرد و ته در لاطاعات در بران انضباطی و حلفه نگور اینگونه کشورها. و این مشکلات چنین اند:

۱- مشکل نخستین افزایش قیمت اورانیوم است که در بالا بدان اشاره کردیم که چگونه بهای سنگ معدن اورانیوم هم بدلیل افزایش تقاضا و مبعثت کنترل انحصاری گروههای سرمایه ی مالی جهانی در ۵ سال افزایش بیش از ۷ برابر را نشان مید - هد.

رشد بهای اورانیوم (هرالد ترینین ۶ ژوئیه ۱۹۷۶)

سال	بهای هر پونده
۱۹۷۱	۵۴/۵ دلار
۱۹۷۴	۸/۴۵
۱۹۷۵ (ژانویه)	۱۰/۵۰
۱۹۷۶ (ژانویه)	۴۰

۲- افزایش هزینه ی ساختمان نیروگاه اتمی - هر نیروگاه اتمی که ساختمانش ۱۰ سال بطول می انجامد از نیروگاههای حرارتی نغال سنگی یا نفتی مشابه حداقل ۵۰ تا ۸۰ درصد گرانتر تمام میشود و تازه همین هزینه نیز رو به افزایش است. بطور مثال ساختمان نیروگاه اتمی میشگان که در آغاز ۲۶۰ میلیون دلار بر - آورد شده بود، امروزه با صرف نزدیک به ۱/۴ میلیارد دلار در حال پایان است.

۳- مهمترین موردی که امر گمترش نیروگاههای اتمی را با مشکل مواجه نموده است مسئله مقابله با خطرات ناشی از پزمانده ی مواد سوختی اورانیوم است که حامل مواد رادیو اکتیو با عمری بیش از ۲۵۰۰۰۰ سال است و تاکنون راهی قطعی برای از بین بردن و یا حفظ و نگهداری این مواد یافت نشده است با اینکه دولتهای امپریالیستی در مخفی نگاه داشتن خطرات ناشی از ترشح مواد رادیو اکتیو کوشش بسیار مینمایند، ولی گزارشات فراوانی از این گونه حوادث تلخی شده است. تنهاد در و محل بنام Hanford (واشنگتن) و Savannah که مخصوص حفاظت این پس مانده های رادیو اکتیو در مخازن فولادی است در چند سال گذشته ۲۸ مورد مختلف ترشح مواد رادیو اکتیو گزارش داده شده است. گزارش دیگری حاکی از آلوده شدن آب خلیج «میکسیکن» در فلوریدا است که در کنار نیروگاه برقی اتمی این ایالت قرار دارد. همچنین گزارش دیگری حاکی از اینست که در Maxey Flats (کنزاس) که مواد رادیو اکتیو در زمین دفع شده بودند. این مواد ۲۰۰ فوت در زیر زمین نقل مکان داده است که این متضاد پیش بینی شائی است که حرکت این مواد را در زیر زمین غیر ممکن فرض نموده.

انتشار اخبار خطرات ناشی از نیروگاههای اتمی و کارخانه های تجدید تصفیه مواد سوختی اورانیوم موجب اعتراضات وسیع را در کشورهای امپریالیستی باعث شده و این تجارت امپریالیستی را با موانع جدیدی مواجه ساخته است. تنها در ماه گذشته بود که کمپنیهای بزرگ آمریکائی با صرف بیش از ۳ میلیون دلار مخارج تبلیغاتی توانستند «پیشنهاد ۱۵» را در مورد محدود ساختن ساختمان نیروگاههای اتمی در راری گیری ایالت کالیفرنیا بسا شکست مواجه کنند. ولی با اینهمه مجلس ایالتی کالیفرنیا تحت فشار افکار عمومی مجبور به تصویب سه قانون جدید حفاظتی در مورد نیروگاههای اتمی گردید.

به اندازن سخنگویان کمپنیهای انرژی را، این تازه آقا ز کار است و کار انترناسیونالیست در ایالات دیگری که در چند ماه آینده پیشنهادی از همین قبیل به رای گذاشته خواهد شد بشدت و به افزایش است.

فشار افکار عمومی و اعتراضات مردم در کشورهای معظم امپریالیستی بی شک از مهمترین دلایلی است که امپریالیستها را بفر فروش نیروگاههای اتمی و کارخانجات تجدید تصفیه مواد سوختی اورانیوم به کشورهای مورد اعتماد و عقب مانده افکندده است. گنیم مورد اعتماد زیرا که در پروسه ی تجدید تصفیه میله های سوختی اورانیوم که در نیروگاهها بکار میروند پلوتونیوم بدست میآید که میتواند بصرف ساختن بمب اتمی برسد. و از اینرو است که در فهرست کشورهای مورد معامله اساسی وابسته ترین و ارتجاعی ترین دولتهای کشورهای سه قاره به چشم میخورند. البته امکان بمب ساختن اینگونه کشورها تنها یک کارزار تبلیغاتی امپریالیستهاست تا به اصطلاح تحت عنوان «موازنه قدرت» فسو هر چه بیشتر نیروگاهها و کارخانجات تجدید تصفیه رایه باصه رقبای اینگونه کشورها (مثلاً مصر در مقابل اسرائیل) توجیه بقیه در

جنبش نوین گمینستی را با مبارزات کارگران و دهقانان پیوند دهیم

تازه ترین سود آفری ...

نماید . وگرنه «میدانند که امپریالیستها و بویژه در امر قدرت آمریکا و شوروی سخت میکشند که انحصار استفاده از بابت امنی را بعنوان امتیازی ترسناک فقط برای خود حفظ کنند . در این مورد نیز حتی در مورد این کشورهای "مورد اعتماد" نیز اقدامات لازم احتیاطی از سوی امپریالیسم اتحاد میشود . نیروگاههای آتمی که به اینگونه فروخته میشود فقط با اورانیوم تخلیظ نشده کار میکنند که فقط از سوی کشورهای بزرگ امپریالیستی که انحصار کارخانجات تخلیظ اورانیوم را در دست دارند ، قابل تأمین است. مثلا در مورد فروش نیروگاههای آتمی به برزیل از سوی آلمان ، با وجود فراوانی اورانیوم در این کشور . نیروگاههایی بیفروش سیدند که با اورانیوم تخلیظ شده کار میکنند و این امر موجب اعتراض وسیع جمعی از فیزیکدانان برزیلی گردید . بدین ترتیب هسر زمان کشور امپریالیستی مورد نظر ارائه کند ، آن نیروگاه امنی را از کار باز خواهد ایستاد . در مورد فروش کارخانجات تجدید تصفیة مواد سوختی اورانیوم نیز در تمام قراردادها موادی است که بشکلی امپریالیستی در مورد چگونگی و هدف از این تصفیة و استفاده از پلوتونیوم بدست آمده حق وتو میدهد . اینگونه مواد را در مورد قرارداد ننگین دولت ایران باز خواهیم شکافت . بدین ترتیب دیده میشود که گمانیهایی بزرگ تولید انرژی در زمانیکه دیگر قادر نیستند بدلیل زکرت شده در ایران نیروگاهها خود را وسیع در داخل کشورهای امپریالیستی در بر نمانند ، از طریق فروش آنها به کشورهای عقب نگاه داشته شده به قینهای گزاف چند میلیارد دلاری ، سودهای سرشار جیب میزنند . ولی باز این تمام تصویر نیست . گفته شد که امر استفاده از انرژی آتمی در قدهای اولیه آزمایش و تحقیقاتی است و امروزه امپریالیسم جهانی میکوشد که با توجه به مخارج هنگفت ایجاد اینگونه تاسیسات و خطرات ناشی از آنها ، با حفظ کنترل انحصاری خود ، آنها را به کشورهای عقب نگاه داشته شده منتقل کند و برای این سود پرستان خون آمام چه جای باک و ترسی است اگر مردم این کشورها با مضطربان ناشی از مواد رادیو اکتیو مواجه شوند . از اینروست که تمام اینگونه مواد در کشورهای عقب نگاه داشته شده تحت نظارت و کنترل مستقیم متخصصین کشور امپریالیستی مربوطه کار میکنند . بسیاری از تحقیقات آتمی آمریکا در آن ماینسگاه Pelindaba آفریقای جنوبی انجام گرفته و میگردد . و دولت آلمان کارخانجات تخلیظ اورانیوم خود را در آفریقای جنوبی دایر کرده است زیرا کم نوع پرورده مسورد استفاده ی آنها (Jet-Nezzle) به برقی فراوان نیازمند است و در حالیکه یک تن ذغال سنگ در آلمان ۶۰ دلار است همین مقدار در آفریقای جنوبی ۳ دلار است. و این بسادگی هزینهی تأمین سوخت را کاهش میدهد . همچنین مطابق قرار داد برزیل و آلمان تمام کارهای آتمی در دست دانشمندان آلمانی خواهد بود .

بدین ترتیب دیده میشود که در این سود آفری نوین امپریالیستها چند طرفه سود میبرند . هم انحصار مواد خام اورانیوم را در دست دارند و از فروش و توزیع آن سود میبرند . هم از طریق فروش نیروگاههای آتمی سودهای کلان جیب میزنند و هم آزمایشگاهها و برخی کارخانجات آتمی خود را برای تأمین آوردن هزینهی تولید و فرار از فشار افکار عمومی مردم کشور خود محیط کشورهای عقب نگاه داشته شده منتقل میکنند و آنها را به محل آزمایشگاههای خطرناک خود میدل میسازند و چه بسا که اگر تا بحال نگرده باشند بزودی محل حفاظت و دفن مواد پدیس ماندنی را بدو کشور نیز باین کشورها منتقل کنند .

حال که این تصویر کلی برنامهی امپریالیسم در مورد سود آفری نوین شدن می باید نقش دولت ارتجاعی ایران را نیز در اجراء بررسی کنیم . زمانیکه از یک برنامه جهانی امپریالیسم با شرکت ارتجاعی ترین دولت کشورهای عقب نگاه داشته شده صحبت میکنیم روشن است که بلافاصله رژیم خائن محمد رضا شاه جایگاه خود را در صف اول این برنامه بازی می یابد و اینجاست که بیگانه ستاری خرید نیروگاههای آتمی ایران آغاز میشود . شاه ایسن بندهی سرپا وابسته به ارتجاع جهانی ، باین فکر میاند که نفت " ماده نجیبی " است و نباید بصارف سوخت کشور برسد . توگویی همین " ماده نجیبی " نیست که امروزه گریز گریز از سوی جهانخوار بین المللی غارت میشود و چنانکه خود نیز اذعان دارند تا حد اکثر بیست سال دیگر ذخایر نفتی ایران را پاک از بین خواهند کرد . تازه نفت بیبج گاز ایران چه ؟ در زمانی که بخشی از این نفت ملی بفنارت امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم روس

میروند و بخش وسیعتری یعنی سالیانه بیش از ۳۰ میلیارد دلار مسترد میگردد میسوزد و بیاب میروند در زمانی که نیروی هیدرولیک سد ها که بی خاصیت در گوشه و کنار کشور افتاده اند مورد استفاده قرار نمیگیرند ، شاه خائن بمشور نمایان توکری خود ، و اینکه میاد از مرتجعین برزیلی ، آفریقای جنوبی و کره جنوبی و دیگر توله های زبون همپرازش عقب بمانند تصمیم میگیرد که میباید انرژی آتمی را بخدمت گیرد . یا درست ترش را گوئیم ثروت مردم ما را بیای سو - د اگران انرژی آتمی جهان بریزد . و بیگانه زمانی که هنوز بسیاری از روستاهای مطکث مابق ندر اند گفته میشود تا سال ۱۹۹۳ ، ۲۰۲٪ ظرفیت نیرو بوسیلهی انرژی آتمی تأمین خواهد شد و با طرح انرژی آتمی ایران مشتمل بر ایجاد ظرفیتی معادل ۲۳۰۰۰ مگاوات است ، بر مبنای برآورد فعلی تا سال ۱۹۹۴ بر طبقی گفتهی روزنامهی ماینشتال تایمز (۲۱ ژوئن ۱۹۷۶) ایران می باید ۱۲۶ میلیارد دلار بابت ایجاد نیروگاههای آتمی بپردازد . این رقم نجومی بخوبی ایجاب این خیانت نوین رژیم بیگانه پرست شاه را نشان میدهد . اینجا لازم نیست وسیما از امکانات نفت و گاز و هیدرولیک ایران سخن گوئیم زیرا بحث بر سر امکانات تأمین انرژی در داخل ایران نیست. بنابراین است اکتفا نمود که تا از هر درختی سالیانه به تنهایی برای تأمین بخش عمدهی نیازمندی کشور کفایت میکند . اما بحث بر سر اینها نیست. سخن از خیانت نوین خیانتکارترین چهرهی تاریخ معاصر ایران است. خیانتکاری که نفت و گاز ایران را بفنارت بیگانگان میدهد ، میلیونها تنی توان صرف احدثات سدهای بی خاصیت میکند ، تازه در آخر چند برابر در آمد نفت و گاز ایران را میخواهد از طریق شرکت در طرح جهانی انرژی آتمی امپریالیسم جیبی اربابانش سرازیر کند . در زیر فهرست وار شرکت تا با رژیم رژیم ارتجاعی ایران را در امر سود آفری نوین امپریالیسم درج میکنیم .

۱- در حالیکه کمتر کسی است که نداند همه ساله مقدار فراوانی اورانیوم توسط گمانیهایی آمریکایی از ایران خارج میشود ، رژیم گترین قرار داد خرید اورانیوم در تاریخ این تجارت بوسیلهی رژیم امیران و حکومت نژاد پرست آفریقای جنوبی بسته میشود (۷۰ میلیون دلار در اکتبر ۱۹۷۵) . البته در بالا اشاره شد که تمام بیج اورانیوم آفریقای جنوبی تماما بوسیلهی گمانیهایی بزرگ امپریالیستی انحصار شده است . همچنین قرار داد خرید مواد سوختی اورانیوم از آلمان بقدر ۳۰۰ میلیون دلار .

۲- قرار داد های گوناگون خرید نیروگاههای آتمی : تعداد دو نیروگاه از گمانی Kraftwerk Union آلمان هر یک به سه بهای ۱/۶ میلیارد دلار - و نیروگاه از گمانی Framatome فرانسه و مذاکره جهت خرید هشت نیروگاه از وستینگهاوس آمریکا نیز در جریان است. تنها در بودجهی اسال یک میلیارد دلار یعنی بیش از ۶۰ درصد کل بودجه نیوپه انرژی آتمی انحصار مییابد . جایگاه اینک در همین زمان بسیاری از شهرهای ایران مشمول برنامهی جدید " خابوشی اجباری " ناشی از کثرت برق شده اند و آنگاه این حکومت خائن و بیگانه پرست یک میلیارد دلار را صرف خرید نیروگاههای میباید که گویا قرار است ۱۰ سال دیگر بکار افتند .

۳- بمشور تکمیل این خوش خدمتی ، رژیم ارتجاعی شاه با ثروت مردم ایران به دست و دل بازی میبرد از ۱۰٪ از سهام کارخانهی تخلیظ اورانیوم Eurodif در جنوب فرانسه را نیز میخرد و در ساختمان کارخانجات تخلیظ اورانیوم در آفریقای جنوبی نیز سرمایه گذاری میکند تا از بار سنگین هزینهی این سرمایه گذاری های امپریالیسم بکاهد .

البته سرخ تمام این جست و خیز های شاه در دست ارباب بلا واسطه یعنی امپریالیسم آمریکا است. نیروگاههای آتمی خریداری شده تماما بوسیلهی اورانیوم تخلیظ شده کار میکنند که می باید اساسا توسط آمریکا تأمین شود . حتی نیروگاههای آتمی که از فرانسه خریداری شده است از نوع وستینگهاوس آمریکایی است که در فرانسه ساخته میشود . و از هم اکنون گوشه هایی از قرار داد مخفی ایران و آمریکا در مورد انرژی آتمی به بیرون درز کرده است (هرالد تریبون ۱۸ مه ۱۹۷۶) که مطابق آن ایران در هر طرح ایجاد کارخانه تجدید تصفیة مواد سوختی اورا - نیوم میباید با یک کشور امپریالیستی غربی شریک باشد و بعلاوه آمریکا در جکوشی کار این کارخانه ها حق وتو خواهد داشت. و این حکایت از آن میشود که خیانتهای ذکر شده در بالا کفایت نکرده است و بزودی میباید برخی از مو - مسسات دیگر آتمی آمریکا بسه ایران منتقل شوند و ایران را بصورت آزمایشگاه آتمی امپریالیسم آمریکا و مدفن مواد خطرناک را بدو کشور ناشی از تصفیة

کشکشن درونی ...

بورژوازی این کشورها ، حاضر به " انقیاد " و تن دادن به سلطهی بورژوازی یک کشور دیگر ، یعنی طبقه بورژوازی حاکم بر ارتجاع شوروی نگردد و تضادشان با این حزب دولت فوق و خادمان " وفادار شدت یافته است. برعکس شوروی ، بویژه در شرایط کنونی که بریزن و سوسی را در قیاس جهانی برای یکسره کردن کار رقابت مرکزین چندین ساله آنها با امپریالیسم آمریکا آغاز کرده است. سخت به این احزاب محتاج است. چرا که بدون آنها نفوذ در کشورهای اروپای غربی دشوارتر میشود . بویژه اینکه اروپا مرکز رقابت اروپای امپریالیسم بوده و بر قدرت دیگر ایالات متحد هم همانگونه در مورد جریانات برتغال و اسپانیا و انتخابات قریب الوقوع ایتالیا نشان داده است ، تلاش وسیع و شدیدی را برای محکم کردن و گسترش نفوذ خود در اروپا آغاز کرده است.

مطبوعات امپریالیستی آمریکا و اروپای غربی ، برای بی اعتبار کردن جنبش کارگری و کمونیستی ، دعوای و مناقشات میان این گروه بندی رویزیونیستی را ، اختلاف در نهضت کمونیستی جهانی جلوه داده و آن را با اختلافات میان مارکسیست - لنینیست ها بویژه احزاب کمونیست چین و آلبانی با رویزیونیسم معاصر از یک ماهیت جلوه میدهد که در این زمینه مطبوعات رویزیونیستی هم با آنها هم صدایند . ولی برای مارکسیست - لنینیستهای جهان دعوی میان دو باند رویزیونیستی فوق ، بیان همدی دعوای بی دین بورژوازی است. دعوائی ناشی از شدت یابی بحران اقتصاد سیاسی جهان امپریالیستی - رویزیونیستی و تشدید تضاد میان انحصارات . در اول بولوک های بورژوازی در کشورهای مختلف سر - مایه دارن است و این چنین " مناجراتی " هیچ نقطه مشترکی با پیکار عظیمی که مارکسیست - لنینیستها برهبری احزاب چین و آلبانی و رفا مائوتسه دون و انور خوجه بر علیه رویزیونیسم معاصر بسرگردانی دار و دستنی خونخوار - بورژوازی شرکا - بر پا کردند ندارند .

انتقون روشن است که بحرانی که در جهان سرمایه داری چند صاحبیست در جریان است ، دامن کشورهای رویزیونیستی و احزاب بورژوا - رویزیونیستی را هم گرفته است. دامنی این بحران در اروپای رویزیونیسم که روز بروز شدت بیشتری میگردد ، در برخی نقاط چون یونان تا حد انشعاب در حزب رویزیونیستی این کشور تبدیل شده است. در یونان و آلمان و ایتالیا و هوادار شوروی کشیده شده است و بی شک در کشورهای دیگری هم ادامه خواهد یافت . حقایق هم نشان میدهند علیرغم تلاشهای تب آلود امپریالیسم شوروی و افغان و انصارش برای " حفظ وحدت در میسان احزاب برادر " - البته بشرط رهبری و سلطه یی رفیق برزیو - نیستیهای مسکوی - شتاف دون اردوگان رویزیونیسم که بوسیله ارتباط مستقیم با تشدید پیش جنت افروزانهی شوروی در سطح جهان دارد ، با بیای شدت گیری این آخری و همچنین متناسب با تشدید بحران عمومی جهان سرمایه داری ، بیشتر خواهد شد و جنبش و سریش های رویزیونیستها چون شرافس قلابی و ساختگی " احزاب اروپائی " که عقرب پرکار میشوند هم این شگاف را نی - تواند پر کند .

رویزیونیستهای مسکوی خودشان بدلیل پاره ای " مظهرات " هنوز رسما و کلا وارد این " زرد و خور " نشده اند و وظیفهی " دفاع " از سرگردانیشان را به عهدهی خادمان وفاداری چون حزب رویزیونیست آمریکا (باند کاس هال و شرکا) ، حزب رویزیونیست برتغال (باند گونیال و شرکا) و امثال آن سپرده اند. البته حراید و اسناد رویزیونیستهای شوروی در این باره خودشان هم ، اگر چه بطور غیر مستقیم ، سخن میگویند . از جمله میتوان خط و نشان کشیدن های سوسولف با رویزیونیستهای ایتالیا و فرانسه را ذکر کرد .

بخیه در صفحه ۷

میله های سوختی اورانیوم در آفری . باید اضافه کرد که تأمین اورانیوم تخلیظ شده لازم برای نیروگاههای آتمی ایران از سوی آمریکا بنوعی به تصویب قرارداد همکاری آتمی بین دو کشور است که برخی نگاشتن در بالا ذکر کردیم .

یک کلام تمام تران بر این دلالت میکنند که در ورای تمام این های و هوای آتمی کردن نیروگاههای برقی ایران ، خیانتی بزرگ به منافع ملت ایران نهفته است. خیانتی که ایجاب خیانت غارت نفت را بسیار ناچیز جلوه میدهد . خیانتی که انجامش تنها از عهدهی حکومتی سواپ ارتجاعی و وابسته چون رژیم منور بولوک انجام پذیر است .

خاندان انصار...

طالب استقلال و آزادی در آسیا و آمریکا و آمریکا و لاتین و تحکیم موقعیت و تجدید تنظیم مناسبات خود با دنیا و امریاتی جدیدی که در عرضی کتی عری اندام میگردند، تدوین گشت.

نیشون و رشید، جمهور پیشین آمریکا و یکی از پلیدی ترین و زدل ترین رؤسای جمهور کشور نامبرده که آموخته جدیدی آمریکاییست که با سالهای نقشه مارشال تفاوت بسیار دانست که اهمیت آن تضعیف موقعیت اقتصادی، مالی، سیاسی و نظامی آمریکاییسم آمریکا و بیطرف جنبش های رفاختی بخش ملی و شک گوری بین جهان چند ظنی بود که از شکست وحدت اردوگاه آمریکاییسم و ایچساد و رشد بازار مشترک و نیرو گرفتن آمریکاییسم و این در طی سالهای ۶۰ و شکستن وحدت اردوگاه سوسیالیسم و ظهور سوسیال - آمریکاییسم شوروی و کشورهای ریزینویستی دنباله روی آن در طی همان سالها پدید آمده بود. نیکسون و دارودستهای بر این باور بودند که سیطره رزم دیده های آمریکا و سر آنکه این واقعیت ها را در نظرس گرفته خود را با شرایط جدید دساز کند، نمیتواند حفظ کرد. بدین مقصد، نیکسون اصول تاکتیکی سیاسی و نظامی خود را بر این پایه گذارد که یک "تقسیم مسئولیت" و یک تشریک سازی نوینی در زمینه های مالی و نظامی و غیره در زیر رهبری آمریکاییسم آمریکا در میان متحدین و عمال خود بوجود آورد و از آنان "مسئولیت" بیشتر و کار بیشتر طلب کند. در آسیا و آمریکای لاتین که مستقیماً آمریکا زیر حمله بود، قوی ترین هدف تثبیت وضع در عمده آن نقاطی بود که آمریکاییسم آمریکا عمیقاً نفوذ اقتصادی و سیاسی میداشت و این تنها با تکیه بر ژاندارمهای منطقه ای امکان پذیر می نمود. باید باین ژاندارمهای محلی یاد داده میشد که چگونه در حالیکه خود را به برده ای استثنای بر جبهه ای اعتبار شده ای آمریکاییسم آمریکا تبدیل کرده و شعارهای دروغین مبنی بر "اتحاد خود" و "دفاع از منافع ملی" و غیره بخورد، خطبای خود میدهند کشور خود را به یک پایگاه تجاویزی و تکیه گاهی برای ارتجاع منطقه ای و آمریکاییسم تبدیل کنند و به سرگوب جنبشهای استقلال طلبانه و آزاد بخوانان مردم برخیزند. در اروپا و ژان نیز باید این روش دنبال میشد که کشور های آمریکاییستی متحد آمریکا در چارچوب یک تقسیم مسئولیتی که بارهای مالی و نظامی آمریکاییسم آمریکا را سبک کند به همکاری کشانده شونده و نیز با پیش گرفتن یک سیاست توازن رشد یابنده موافق با شوروی مصالحه شود و توجه وی را بسوی چین منسوخ دارد. حال آنکه تا آنجا که ممکن است کوشش نمود تا چین توده ای را در برابر جنبش های آزاد بیخوش بویژه در آسیا به حالت بی طرفی جلب و بر اساس تضاد میان چین و شوروی با هر دو کشور وارد گفتگو گردد. خلاصه لب مطلب این بود: بهمکاری کشانده اروپا و ژاپن همراه با تحمیل بار مالی و تقسیم مخارج و مسئولیت شکست هایی که بر سیاست آمریکاییسم آمریکا وارد آمده بود، سیاست موازنه و مصالحه ای موقت با سوسیال - آمریکاییسم شوروی بر اساس تضاد چین سوسیالیستی و شوروی سوسیال - آمریکاییستی، بی طرفی کرد اندین بین "محاصره جنبشهای آزاد بیخوش از لحاظ سیاسی و دیپلماتی چین و کوبیدن آنها به دست ژاندارمهای محلی و یکت پشتیبانی مالی و نظامی آمریکاییسم آمریکا و به خرج مسردم کشوری که بعنوان گوشه دم توب تجاویزات آمریکاییستی باید مصرف میشدند. بهیچوجه نبود که آمریکاییستی های آمریکائی در حالیکه در اروپا سیاست توازن و "تقسیم مسئولیت" با بازار مشترک را پیش میرد ندند، در جریان واقعیتنگاه دش که سوسیال - آمریکاییسم شوروی هدف محاصره ای جیسن را در سر میداشت، کوتاه آمده سیاست کج دار و مزیز و بی طرفی بنفع شوروی بر علیه جیسن را در پیش گرفته. سیاست دارودستی نیکسون که شیوه حیوانه ای برای حفظ سیطره آمریکا و بازسازی تدبیری آن بوده به واقعیتها که بنظریم، پیش از همه مورد استفاده فاشیست ها و نیروهای استبداد طلب و خونخواری چون شاه ایران قرار گرفت و از لحاظ مناسبات بین آمریکاییستها از همه بیشتر بسود سوسیال - آمریکا لیسم شوروی از آن درآمد. بهیچوجه نبود که دارودستی مرتشد برونف به ماجرای "واترگیت" که دامان دارودستی نیکسون را زرتفته بود با ناخرسندی برخورد کرد. لیکن سیاست نیکسون در آسیای جنوب شرقی با شکست پس متفحصانه ای رویو شد و آمریکاییسم آمریکا هر سه کشور ویتنام، کامبوج و لاوس را بگل از دست داد و حال آنکه بموقعیتی در مجموعه منطقه ای مزبور بسختی ضربه خورد. علت آن کاملاً روشن بود و آن اینکه آمریکاییسم آمریکا و صاحبان امران پیشین آن نه حساب توازن و نقش خلقهایی را که بر علیه آمریکاییسم و رزمیه های ارتجاعی برخاسته اند بدرستی درک کرده و نتواند کرده

و نه اینکه صاحبان دیربازی درک ایستائی که از اوضاع محسوس و متعطل جهانی دارند با واقعیت و فر عبودند. بخلاف ژاندارم گل در طی سالهای بیجا و برویی چند وقتی کرده بود که اکنون نویسم ژاندارمهای از امان بان نیسو و در اینجا محمدرضا شاه در این اوضاع آشفته بین المللی توانند کرد.

سیاست آمریکاییسم آمریکا در خلیج فارس نیز گاه روئسن بود. آمریکاییستها آمریکا که به دنبال تثبیت اوضاع منطقه می رفتند و در زیر شعار "حفظ صلح" و "حفظ امنیت گذرگاه" خلیج فارس، لایمی تمیز حمله خود را تحومه انقلاب عسکان و پشتیبان آن یمن در مؤکراتیت کردند و بنا بر سیاست جدید خود شاه عراق ایران را بعنوان ژاندارم و نازکساز محلی خود بدینکار فراخواندند.

در پی اجرای این سیاست و احواله ای این نقش به محمد رضا شاه جلد بود که در مرداد ماه ۱۳۵۴ کفرانسی با شرکت دو معاون وزارت امور خارجه آمریکا و رئیس اداره اطلاعات آمریکا و آخرین بلند پایه دیکر آمریکائی در خاورمیانه بخاور سوری و بحر مانه در تهران تشکیل شد و در همان زمان روزنامه ای که آن وقت "مفاد منافع حیاتی آمریکا در خاورمیانه" موضوع اصلی این کفرانسی است و بخشی از همان تقیاط کفرانسی نامبرده به اسرد "حوادث خلیج فارس و دریای عمان" با توجه به تحریکات یمن خصوصی "عینته است" ماه بعد، اردیبهشت ماه، که آن ایستار در اشاره به تصمیمات کفرانسی نامبرده با سرنامی درشت نوشت: "آمریکای رهبری ایران را در خلیج فارس تأیید میکند" و در اثبات این ادعا گفته ایالات ای بیچاره بسون معاون وزارت خارجه ایالات متحده را که در آن موقع در تهران حاضر می داشت نگاه آورده و از عموما اشاره به آموخته نیکسون نقل میکند که گفته: "با توجه به درگرم نیکسون ما باید رهبری ایران را در این منطقه بپذیریم". در همان سال و آورده ۵۴ و "تجدید باصطلاح بتوصیب مجلس میرسد که بموجب آن ۴۰ میلیون دلار ریات خارج ریزه باصطلاح دفاعی در نظر گرفته میشود. بدینسان نظامی گری و لخرجی پشت آن که یکسری اجرای آموخته نیکسون در ایران بیوند دارد، بروی غلظت افتاده و سال بسای بر مخارج آن افزوده میگردند.

درست در همین سال است (گویا دیماه) که ششاه با الهام گرفتن از سیاست نوین واشنگتن گفت: "این ملکت محسوم ریاست که در دنیا نقش درمی اول و دل بر اجمعی را بازی کند و ما باید با شاک قدرت و از صمیم قلب خود را برای ایفای این نقش آماده کنیم". این نقش نقش ژاندارمی منطقه نیابت از سوی آمریکاییسم حمایتگر آمریکائی بود، نقش صلاح خلفها و سرگوبگر جنبشهای آزاد بیخوش خلقهای آسیای باختری بود که آمریکاییستها آمریکا بتوصیب دارودستی نیکسون مقصد به اشرا بر مزد و پهلوی واگذار کرده بودند. شاه این سیاست جدید واشنگتن را که مقصد فعالیت و دوندگی بیشتر از سوی ستان بوئسن چون خود میبود در سال بعد بروشنی چنین بیان داشت: "من فکر میکنم که ایالات متحده متوجه شده که نمیتواند یک ژاندارم بین المللی باشد و لذا شات جهان بیاید توسط کشورهای حفا گردد که میتواند در تمام طر مختلف این مسئولیت را بعهده بگیرند". کشوری که در منطقه خلیج میتواند این مسئولیت را بعهده "گیرد ایران بود. دو سال بعد نیز شاه در صحابه با خبرنگار محله آمریکائی نیویورک با اشاره بهین "مسئولیت" گدائی بازم روشنتو گفت: "آموخته نیکسون میگوید ایالات متحده به آشنائی تک میکند که به خود نسال تک کند. این همانست که ما داریم میکنیم".

برگزیدن شاه خود فروخته و مزدور ایران بعنوان ژاندارم آمریکاییسم آمریکا در منطقه خیر از آن میداد که آمریکاییستی های آمریکائی و عدستان انگلیستان عهد دارند میس ما را به یک تکیه گاه و سکوی تجاویزگری خود تبدیل کند و خلقهای با رابدهی با خلقهای برادر و صایه برانگیزانند و از مردم ایران بعنوان گوشه دم توب تجاویزات و شرارت ریزه های حمایتگرانتشان بسایر مل و در راه حراست از منافع استثمار نوسود خویند. تسلایج محمدرضا شاه تا درین صرفا برای ما بله با مردم ایران و کوبیستد جنبشهای حوطلب خلر ما بود؛ اکنون این تسلیم انعام وسیع تر و خطرناکتری میگرد تا با همه دشمنان منطقه مانده کند و هر جنبش آزادی خواهان و ملی را در این خطه از عالم درهم بکوسد. این واقعیت توهنی بزرگ به مردم ایران و حیانت عظیمی از سوسیال دارودستی جاه طلب و امام و مزدور پهلوی بود. تسلایج محمدرضا شاه توسط آمریکاییستی های آمریکائی و انگلیسی ابتدا با زهد های میلیونی و بزرگی از سال ۱۳۵۲-۱۳۵۰ که سیاست تبدیل نفت به فنتش با بی صبری و بیگویی و بعد عظیمی دنبال شده با ارفسام ملیارد دلار سرعت و شتاب گرفت. پایانه ها و فرودگاههای نظامی

در زیر نظر مستقیم نارتستان پنتاگون و با حضور روزافزون عسکریان و جاسوس آمریکائی سراسر ژاندهای ایرانی خلیج فارس و دریای عمان و بارهای از جزایر را پوشانند. پایگاه تجاویزی جاه به بزرگترین پایگاه آمریکاییستها در سراسر اقیانوس هند بسدن گشت و بزرگی و ریزه های "دولت ناخشنده ای" زیر فرماندهی مأمور ان نظامی آمریکائی برای گشت های تحریک آمیز در آب های دور تر با را از دریای عمان نیز فراتر نهاده و به مانور و دور زد پنخشی از اقیانوس هند عادت روزی نه بد.

برگساری محمدرضا شاه جلد به مقام ایفای نقش ژاندارمی و پاسبانی از منافع استعمار نو بسط استمداد و فاشیسم در منطقه از امری آمریکاییسم آمریکا حاکی از اعتماد بی حد و مرزی بود که واشنگتن به شاه و دارودستهای میداشت.

محمدرضا شاه برید معروف نیکسون و از طرفداران بر و با عنوان "آموخته جدید" دورا سیاست تاکتیکی عریس آمریکاییسم آمریکا را بکار بست؛ با اروپا مناسبات خود را بسط داد و بین اروپا و ستانهای بر اساس توافق آمریکاییسم آمریکا و انگلیس تسلط از جدید و ملی موقت و مست بنیادی و در منطقه برای ایصال بهشت زاندارمی خود بدست آورد. با سوسیال - آمریکاییسم شوروی بر اساس سیاست تاکتیکی توازن و مصالحه ای موقت آمریکاییستی اساس آمریکائی از سیاست تقاض مقابل و همکاری مدو با نیروی گسرد و حال آنکه از سوی دیکر با جیسن نمودن های نرم گرفت بود و حالیکه از هر عمل شوروی که مستقیماً بر علیه جیسن صورت میگرفت پشتیبانی یا بی طرفی نیزگانه بنفع شتابان شوروی نشان داد. امریاتی شوروی که گویا "چین" حضرات فاشیست و مزله نشین پهلوی را تهدید میکند و دم تا بدینسان پیشی بر مقاصد شوم خود و منافذات خطرناک ابرقدرتها و عالیشان در منطقه کرد و تا این حال شاه ژاندارم و دلال سیاست آمریکا در منطقه همه جای حمله عسکانی کارانه ای خود را به عسکان آغاز کرد. "آموخته نیکسون" به نظری علی خود پیوسته بود.

اینکه سیاست دارودستی محمدرضا شاه و عریس عسکری و لایمی تیزسن متوجه جنبش آزادیبخش و در پی آزادی خود گردانیدن جیسن توده های بود - تم انطور که عده ای برین نظر داشتند بدام مناسبات ابرقدرتها افتاده و از خلفها نامبر گرفته و امریاتی ژاندارمی و تسلایحاتی شاه را بر علیه سیماره جزایر شوروی بیایکدی و حرشهای ریزینویستیها را میزدند - نه تنها در کشور خود بلکه در محمدرضا شاه در تمام نظامی به خاک عسکان خود آمدند و کفرانهای سردمداران حکومت حمایتگر ایران در اقیانوس هند نیز به "آموخته نیکسون" گویا "سیاسی" در پیش میگردند و کاملاً روشن میشود. درست در همان آغاز ایستار زاندارمی به شاه از سوی آمریکاییسم آمریکا بهیچوجه از دور بود که اردشیر زاعدی داماد و سفیر شاه در ایالات متحده و عضو معروف سازمان جاسوس آمریکا ("سیا") در تمام ایستار تجاویزیهای سه جزیره، تنب بزرگ و کوچک و ایستار بزرگ فارس توسط دارودستی خاش پهلوی گفت: "نیکسون سیاست های جیسن در عهد نگاه کنده اثر این جزایر از دست بردن و تسلیم ساختن ما خسارت وارد خواهد شد. سه سال بعد در ریزه های شاه با همان خبرنگار نیویورک "پاز شاه ما آمریکا بهیچوجه از دور منطقه خلیج با امکان "برفراری ریزه های وادارگی امریاتیستی" توجیه کرده و در پاسخ به این پرسش که "خطرهای امنیتی و استعرضه نفت را در غرب در آینده تهدید کند، بزرگ میگوید بصراحت گفت: امکان اینکه برخی از ریزه های آمریکا ملو بکشد است توسط افراطیوس و فضلیت های خرابکاران که هم آمریکا جریا دارد سرگوش شوند. شورش ظفار در منطقه ای که شاه تیرید. "پاز در همان سالی که شوال و جوابیه پهلوی به شاه صورت گرفته در خرداد ماه ۱۳۵۲ کفرانسی به شاه از ریزه های تجاویزات سنگین در تهران برگزار کردید که از همین زمان به بعد برای مورد بررسی آن عماما توطئه جنبش بر علیه انقلاب عسکان بود. این اشاره به همین کفرانسی شاه در صحابه ایستار از ریزه های الحوادت که در شماره ۱۰ آورده ۱۳۵۲ ریزه های ایستار برای رسیدن است و نتایج آن از او رسیده میگردند. ریزه های اشیر بیجان سنگین شد ماه پس انتشار یافتن ریزه های اشیر بیجان بیاری در خلیج فارس سخن رفت و شاه تنها از ریزه های اشیر بیست و خرابکاران به عده شاک گشته است که در این منطقه اشیر بیست به آمده در سقا یعنی سلطان نشین عمان - همان ملو ایستار میس و همچنین متقوم اصالی است که در منطقه اشیر بیست فارس انجام میگیرد. نظامی این شواهد دارودستی و اشیر بیست سیاست دارودستی شاه و ژاندارم و فاشیسم در منطقه خلیج فارس و لگ منطقه که عده ای جز سرگوب ریزه های

انقلابی خلقها بر می آید همه آثار استقلال فکری و آزادی و دموکراسی و گسترش استعداد فاعلیت و مبادی استعمار نو آمریکائی می آید. سیانند. نهاد یا نهاد بر اینند که در مذهب و شیعیانی ریاکارانه از شوروی سوسیالیست-امریکاییست در بی بسط سیطره سیاسی خویش از جنبش آزادیبخش انسان داد و با استفاده از سیاست توازن و «کماند» امریکایی آمریکا بر کرمای طبقات حاکم حاکمان خود در مذهب افزودند بود که با سیاست داری و دستوری محض شاهان و ائمه اقدام تصادم بوجود آورند؛ یعنی این تصادم نتیجه عملیات شاه فاش در خلیج فارس که به تجاوز و آدمکشی شمول بود و حواشی محاذات نابودی جنبشهای استقلال طلبانه و کثرت آزادی و آزادیخواهان بود، نبود، بلکه نتیجه کوشش شوروی برای شستن بر جام آمریکا و انگلیس در شرایط متلاطم شده منطقه بود. نتیجه این بود که محضریها با وجود جلا بر امریکالیسم آمریکا نقش و اندامی را ایفا میکند و در امریکالیسم شوروی. عبارت دیگر این تصادم باطنی از طریق و منافعی است که با وجود سان امریکالیسم آمریکا و سوسیالیسم امریکالیسم شوروی بود که بقول رفقای چین شرایست. سیاستی را برای پیروزی خلقها ایجاد خواستی کرد که حال آنکه محمد رضا شاه پادشاه که در باره تاج و تخت خود در نگرانی دائم بسر میبرد البته در اقتصادات و منافعات وحشت داشتند و سبازتن هر دو می بود و از آنکه بقول رفقای چین بحال سرکوبی خلقها مسانده است متوجه می شد.

توسعه طلبان و که چشم به همان روزیونیستیهای شوروی و همانطور و مینویسند بیان مکار محمد رضایان می دوخته اند، بر تصادم زمین واقفان با گماند سرپوشی گذارده و حتی برای آنکه ادعای دوری از خود را حتی بر حاکم امریکالیستی و ضد سوسیالیست - امریکایی و حتی اهرامال حمایتگران شاه و دستوری اشرار اشاعت کنند. میگویند تا جنبشهای آزادیبخش و نهضت انقلابی خلقهای شوروی و امریکایی را بعنوان محلی برای توسعه طلبی سوسیالیست-امریکایی و ضد سوسیالیست تزارهای نوین روس بشناسانند، تا بدینسان برای مفاصلا و انفصال یلید اشرار خائن پهلوی و لشکر کثیف ها و حاکمان زورگشای در کشورهای منطقه و قدر مآبی های دستورین جنبشهای خلقی میمانند. لیکن همه اینها که در تضاد آشکار با واقعیتهاست. منضم به تئوریسم است. یعنی در برخورد به نهضت های انقلابی شوروی و امریکایی نشان های دوری امریکالیستی است. هیچ جنبشگر و رهبری آبی به آسیای روزیونیسم مکار شوروی و دلالان و پادشاهان و اشرار مگر فتنه انگیزی و ایفای نقش آقا لشکر بسود سوسیالیست امریکایی روس که بویژه در منطقه ما چون گرد گریسته ای برای برپا کردن لشکر و از هم درین انقلاب آینده مردم ایران متفصل می گردند. و از هم لشکر پادشاه و عمال خائن خود را آوارا میسوز و خرابکاری در جنبشهای انقلابی یک یکه گسیل میدادند و با جفا و ظلم همین غلطها میکنند.

در مذهب و شیعیانی و همه جنبشهای اشرار مزدور پهلوی به خاک عمان سرنگانند. در سال ۱۳۵۲ آغاز شد. نیروهای دریایی و هوایی ایران و انگلیس، آمریکا و ترکیه بیک مانور ۱۲ روزه در آبهای خلیج فارس و دریای عمان، که بزرگترین وسیعترین مانوری بود که تا آن زمان توسط اعضای پیمان استو در آن محل صورت میگرفت، بقصو انجام دادند. این مانور برای دستور زدن در نیروهای نظامی دولت ایران زیر پوشش این مانور تجاوزکارانه بود که از پایگاه نظامی شاه چهار هزار طیاره شدند. اینها پس از دو سال توسط روسیه و آمریکا و انگلیس در سیمه آلود و تدارکات بند آهنگانه و امریکایی گریه های سیاسی و دیپلماتیک، پس از آنکه سه جزیره نخبه و کوه و کوه و آب و هوایی با توافق انگلیس و منظور تحکم موقعیت تجاوزی و تحریم رژیم ایران در خلیج فارس به اشغال ارتش محمد رضا شاه درآمد و سرنویست بحرین با توطئه ای بنام " استقلال " از دست انگلیس بدست آمریکا سپرده شد. پس از آنکه شاه جلا در ایران با سلطان دست نشانده ای مسقط در بهمن ماه ۱۳۵۰ بر سر اشغال دو جزیره عمانی توسط لشکریان شاه بقصد " هجوم به انقلاب " انجام دادند. پس از آنکه راهزنان پهلوی مرتضی هیئت های نظامی و امنیتی برای بازرسی و تفهین ارتفاعات شوروی خلیج در حاکمان محلی گردیدند و با اعمال زور و تهدید ستمی آن شاهان خود را از شاه و گانمانی خود بیرون ریخته و آن نقاط را به منطقه اشغال خود تبدیل کردند. پس از اعزام خیلی از جاسوسان ساواک و کارگزاران محلی به ایران به خاک عمان و مستقر ساختن سه کوره ای در جزیره ویزی ارتش ارتجاعی شاهنشاهی " در جزیره ایلیات و جزایر در فوج از هلیکوپترهای جنگنده های نیروی هوایی ایران در منطقه (شهر مرکزی طیاره) و برانجام پس از آنکه در هر دو جنبشهای لشکر تجاوززانه های شاه بر علیه انقلاب عمان در

شرفان پیمان ستود خرداد ۱۳۵۲ در تهران، بانجام و بنصوب آمریکا و انگلیس رسید، بود که تعرض وسیع و همه جانبه یار شده در زیر چتر دفاعی مانور ستوروی داد. نیروهای تجاوزگر ایران که به تازگی زره پوش و هلیکوپترهای جنگنده مجهز بوده و در زیر چتر حمایتی هواپیماهای جنگنده و بسا افکن حرکت میکردند، در هماهنگی با عملیات نیروهای زره خرید به فرماندهی افسران انگلیسی و یک پورتیوچستانی و سیمی را بر علیه انقلاب عمان، بر علیه خلق دلاوری که برای پیش از یازده سال است که پرچم استقلال و آزادی همه خلقهای خلیج را بر سر پیشونانای خود حمل میکند، آغاز کردند. در همان زمان محمد رضا شاه در گفت و گوئی با خبرنگار روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف گفت: " من افتخار آنرا یافته ام که، بنا بر تقاضای سلطان عمان، نیروهای ایران را برای شرکت در کشیدن راه میان صلاله و مسقط گسیل دارم. من آمادهم که در پاسخ به چنان در خواستهای از جانب هر یک از حاکم خلیج به گسیل نیروی نظامی اقدام کنم. "

آری، محمد رضا شاه نه تنها برای سرکوب آزادی و استقلال خلقهای دیگر و بخاطر پیشبرد منافع استعمار نو و استبداد قرون وسطایی سلاطین و مرتجعین سر سبزده و مغزوری چون خود تراحتی به ضرب لشکر کثیف و کثرت مردم در سرزمینی دیگر و تبدیل خلق ما به گوسفند توپ تجاوزات امریکالیستی و فاشیستی شده است، بلکه با این کار " افتخار " هم میکند. فاشیستها به فاشیست بودن خود و گانگسترها به عملیات گانگستری خود، به جنایات و فجایع می که بر علیه خلق مرتکب میشوند، افتخار هم میکنند. شکسته دوندگی و پاسپاتی برای ابرایشان افتخار هم میکنند. در هم تکان میدهند. محمد رضا شاه از اینان چه کم دارد که کند. او هم با بد باینکه یک فاشیست، یک گانگستر حرفه ای و یک سگ پاسپاسان و دوندگی سیطره جویان امریکالیست است، افتخار کند.

لشکر سالیست که نیروهای اشغالگر ارتش فاشیستی شاه در عمان به قبایح و جنایات خود در حق خلق برادر عساکر، پیشاهنگ دلیر نبرد ههای ضد استعماری در منطقه ی خلیج، در حق خلق کبیری که علیرغم مرارت های بسیار و شرایط بسیار سخت مبارزه و طریقم اجبار به رود روئی با قوای متحد نیروهای امریکالیستی و ارتجاعی گوناگین، علیرغم دورنگی ها و ریاکاریها و خرابکاریهای سوسیالیست-امریکالیسم شوروی و دلالان ایرانی و عربان که پس از سالها همکاری توطئه آلود با ارتجاعین سلطنتی شاه ایران اکنون نیز همچنان از مبارزه با تجاوزکاران ایرانی و اردنی از یکسو و خرابکاری در جنبش انقلابی منطقه از سوی دیگر دست نکشیده و نمیکنند، علیرغم خاموش نشستن آن دسته از دولتهای عربی که خود را قهرمان مبارزه با صهیونیسم می پندارند. لیکن در برابر تجاوزکاران فاشیست محمد رضا شاهی خفقان میگیرند، و علیرغم تحریم تقریباً کامل تبلیغاتی از جانب تقریباً همه مطبوعات جهان و سوت و ترغاب و نفرت انگیزی که در مورد نیروهای دلیرانه ی خلق عمان و تجاوز اشرار سر سبزده و تبهکار پهلوی به سرزمین این خلق فضای سیاسی سرا سر جهان را مسوم کرده است. فضای سیاسی ای که بخاطر حرکت پنهانی در یک گوشه اش چون بمب می ترند ولی در برابر ۱۲ سال نبرد عادلانه ای گسسه سرنویست آن با سرنویست خلقهای ضمدی در منطقه بیوند دارد و در برابر تجاوز استعماری و فاشیستی ای که از زمان آغازش در سه سال پیش در هیچ گوشه ای از جهان نالی نداشته است و منجدو همچون یخ است. آری، علیرغم همه اینها و به گوری چشم امریکالیستها و فاشیستها، روزیونیستها و مرتجعین گوناگون، امریکالیستها و مانند آنها، به نبرد مسلحانه خود دلیرانه ادامه میدهند و سرانجام با عبور از پستی و بلندی های بسیار عمان راه نوبستان تجاوزکاران بیگانه تبدیل خواهد کرد و سلطان قابوس و تخت و تاج بوسیده و تنگنیش را به زباله دان تاریخ خواهد افکند.

مردم ایران در برابر مردم عمان وظیفه سنگینی بمسند دارند. و آن پشتیبانی و بیخ از مردم قهرمان عمان در مبارزه عادلانه اشان برای استقلال، شهن و مبارزه برای سوسیالیست و اضلال ارتش تجاوزگر پادشاه و منتهاب بیشتر برای برانداختن زنا بودی رژیم تجاوزکار پهلوی است. انقلابیون و آزادیخواهان ایران باید بداندند که آنان در تقابل خلق عمان وظیفی را که یک جنبش انقلابی و آزادیبخش ملت یک کشور ستمگر در برابر جنبش ملی و استقلال طلبانه یک ملت ستمیده، داراست ادا میباشند، و در همراهی و دفاع از مردم عمان و فعالیت برای شکست و نابودی تجاوززین ایرانی مسئولیت دارند. آنگاه که به بهانه ی نلابنگا نیروهای امریکالیستی دیگر، مثلاً سوسیالیست-امریکالیسم شوروی، برای رسوخ در جنبش انقلابی و سودجویی از مبارزات حق طلبانه ی

مردم عمان و همچنین بین دموکراتیک، این مسئولیت را نایستد گرفته و از افتخار همجانبه آمیختی ناپذیر تجاوزکاران ایرانی و همراهی و اتحاد با خلق عمان و نبرد بسختی کوتاه میبایند، خائن هستند و با افتخار انگیزان و سودجویان روزیونیست و عمال شوروی امریکالیستی سرور یک گریاستند.

رژیم پهلوی با تجاوز به خاک عمان و لشکر کثیف بر علیه انقلاب دموکراتیک و ملی مردم عمان و همراه با آن گسترش تحریکات و دخالتجویی های رژیم در سایر نقاط، عملاً خود را به بزرگترین دشمن رود رود و مستقیم خلقهای خلیج فارس تبدیل کرد. اکنون نه فقط مردم ایران بلکه مردم عمان، و بلکه مردم سراسر خلیج و خاورمیانه از وجود چنین رژیم دزدانه و خود تجاوزکاری به تنسگ آمده و خواهان نابودی و مرگ آن هستند. در عمان پهلوی پس از ۵۰ سال زندگی ننگین و تبهکارانه خود به جانی رسید که بدست که همه ی مردم منطقه خواهان برکنار شدن او هستند؛ و بد روشنی می بینند آن سدی که امریکالیسم و ارتجاع منطقه در برابر آزادی آنان بالا زده است مانا رژیم تبهکار و قداره بند پهلوی است؛ و اینکه سرنویست مبارزه ضد امریکالیستی و ضد ارتجاعی آنان به مگاف انداختن در این سد و ویران کردن آن از نزدیک بیوند گرفته است. بیپرده نیست که اکنون در منطقه هیچ حرکت ملی و واقعا انقلابی وجود ندارد که بر علیه شاه و رژیم تجاوزگر را و موضع نداشته باشد. و در واقع چنانکه وقایع کردستان عراق و یک رشته حرکت های عناصر مدعی مبارزه ضد امریکالیستی نشان داد نمیتواند هم وجود داشته باشد. و هر عنصری که به شاه ایران رو کند مورد نفرت و انزجار همه خلقهای آزاد خواهد منطقه بود و خواهد تا خواه راه انقراض و نابودی خود را سرعت طی خواهد کرد.

خواست عمومی خلقهای سراسر آسیای غربی و خلیج، و خلق ما را به وظیفه ی سنگینی که بران گردانیدن تکیهگاه اصلی امریکالیسم و استبداد منطقه ای و ریشه که کردن در عمان پهلوی است فرا میخواند. اجرای این وظیفه سترک بی چون و چرا از همه ی لایق زنی های روزیونیسم و ایورتیسم بر علیه این و آن، که در عمل میگویند تا با بی همدار جلوه دادن مبارزه انقلابی درون کشور ما خلق ما را از مبارزه ی قاطع با دشمن اصلی خود و خلق برادر عمان یعنی از مبارزه برای سرنگون ساختن رژیم تبهکار پهلوی - ایمن خرد تزار شرقی - جلو گیرند. بر اهمیت تر و واجب تر است و بیشک مردم ایران بر همه ی طبقه کارگر انجام این وظیفه ی تاریخی را با همه قدرت اجابت خواهند کرد، و در پس آن و آن سیل خروشان انقلاب که همه مرتجعین و امریکالیستها را از این خطه از عالم بیرون کند و به انقلاب پرولتاریای شوروی و اروپا از یکسو و به انقلاب خلقهای هند و دنیای عرب از دو سوی دیگر یاری رسانند. جریان خواهد یافت.

دنباله دارد...

رویدادهای...
دستوی فاشیست حاکم نمودند، ماشینها، ادارات و مدارس دولتی به آتش کشیده شدند. در برخی نقاط چون زوهانسبورگ داد-نشجویان سفید پوست نیز به هواداری از مردم آرانیا برخاستند. دولت فاشیست بوستر که تا چند روز قبل رتبه های هواداری از اکثریت سیاه پوست زیمبابوی را میگرفت و ظاهره به دولت یسان اسمیت " انتقاد " میکرد و دستور آتش را صادر نمود. بر طبق آمار رسمی پیش از ۱۷۶ تن کشته و صدها تن مجروح شدند. با این حال دولت بلافاصله عقب نشسته، دستور تحصیل اجباری زبان محسوب نوق را لغو نمود. اما علیرغم پورش فاشیستی و کثرت های حیوانی و با وجود عقب نشینی سریع دولت در مورد مساله ی زبان، مبارزه ی مردم آرانیا کماکان ادامه یافت. پس از باز شدن مدارس اکثریت قریب به اتفاق دانش آموزان مدارس را تحریم نموده و بطور نمونه در دبیرستان Pheneni در شواتو، که نقشه ی آغاز خیزش اخیر مسسوب میشد، حتی یک دانش آموز هم تا گسسون سرنگون حاضر نشده است.

آبوزه ها و طرحهای امریکالیسم و جانان گاشته اش انکسر چه بظاهر علمی و حساب شده می نماید، لکن در محاسبه ی خود نمیتواند دیالکتیک حرکت تاریخ و قدرت توده ی مردم را محاسبه آورد. بیگار خوین رنجبران آرانیا، این مردم ستم دیده و بیگار جو، بر علیه رژیم فاشیست دار و دستوری بوستر و اربابانش و ن تردید ترین پیروزی خواهد شد و مردم این سرزمین هم سرانجام پرچم دموکراسی، استقلال و سوسیالیسم را در خاک خود و بر گوی پیرگتارهایی چون بوستر و شرکا، به اهتزاز خواهند آورد.

گشکن درونی ...
 نداشته و جبهه واحد کارگران و سرمایه داران اثر سرمایه-
 داری انحصاری دولتی را بر بزرگتر خود در آورد ، همان را
 میخواند به ابزاری برای نیل به سوسیالیسم مبدل نماید !
 در ادامه کلام ، احسان طبری به پرت و پلا کوشی های
 جالب تری میرود و بیشتر نشان میدهد که اختلاف کوشی درون
 اردوی روزینویست نه بخاطر اصول نه بر سر "دستی تقصوت"
 و نه آنگونه که وی مدعی است پیدا شدن "انحراف لیبرال کوم-
 نیسم" در میان "احزاب برادره" بلکه بر سر مسائل دیگری است
 که در ابتدا اشاره کردیم . او به "لیبرال گمنامیست" اتهام زده که
 گویا "بدلیل گرفتن در مقابل "سنت ریشه دار لیبرال منشانه در
 کشورهای اروپایی غربی" ، "دیکتاتوری پرولتاریا" را کنار گذاشته
 اند ! او لااقل در تاریخ ۳۰ ساله اخیر کسی و قبحانه و مرتجعانه
 - نه در سالهای دیکتاتوری پرولتاریا که "از اضم مسائل احکام
 مارکسیستی است" تجدید نظر کرده و آن را بکسر بسوئی افکنده
 و بالعکس دیکتاتوری پروتواری را حاکم کرده است ، خود روزینویست-
 نیستهای صگو بسردستی خروشیف و سپین برتف اند . "حزب
 تمام خلقی" "دولت تمام خلقی" ... را خروشیف و سوسیالیسم
 ساخته نه حزب روزینویستی ایتالیا . آنها بودند که گفتند برای
 گذار به سوسیالیسم اعمال قهر ضروری نبوده و میتوان از پروتواری
 خواست که "در مقابل عوضی" وسائل تولید را به پرولتاریا واگذار
 کند !

خود احسان طبری درست در چند سطر بعد از همین
 اعلام جرم نسبت به "لیبرال گمنامیست" وقتی به پای اقامه دلیل
 میروید ، به بهترین شکلی ماهیت روزینویستی و ضد انقلابی درک
 خود را از دیکتاتوری پرولتاریا بیان کرده و بیرونی نشان میدهد
 که بر سر این مطلب هم کوچکترین اختلافی میان این دو دسته
 نیست . او میگوید :

"کسی منکر آن نیست که اروپای غربی مثلا ، در شرایط
 گمنامی تاریخ یعنی هنگامیکه تناسب نیروها بسود سوسیالیسم
 تغییر کرده و میکند ، بتواند اشکال ویژه ای از دوران گذار ایجاد
 کند . ولی اگر بخواهیم بسوسیالیسم برسیم (یعنی به هدف پروتو-
 لتاریا) ، ناچار و در آخرین تحلیل باید پرولتاریا اراده خود را
 که اراده اکثریت مطلق جامعه است بر قشرهای و طبقات بهره کشی،
 بگذارد یا سانسای ترین و دموکراتیک ترین اشکال (!) ، بهر جهت
 تحمیل کند . و این تحمیل اراده پرولتاریا همان دیکتاتوری پروتو-
 لتاریاست ."

پس اینطور است که "تحمیل اراده پرولتاریا" ، البته آنهم
 "به انسان ترین و دموکراتیک ترین اشکال" ، این "همسان
 دیکتاتوری پرولتاریاست" ! ! بالعکس مارکسیسم بما میآموزد که
 دیکتاتوری پرولتاریا ، تحمیل ساده ای اراده پرولتاریا به اشکال
 "انسانی" نیست . دیکتاتوری پرولتاریا یعنی اعمال قدرت طبقه

کارگر بر علیه طبقات استثمارگر که بدست این طبقه سرنگون شده
 اند . و هر تحمیل اراده ای بهر شکلی با دیکتاتوری پرولتاریا برابر
 نیست . بعلاوه اراجیف "انسانی و دموکراتیک" تکرار همان اراجیف
 جفای ایتالیایی ها ، فرانسویها و قبل از همه روزینویستیهای
 مسکوئی است ، منطقی است طبقه کارگر هنگامیکه به اعمال قهر
 و اراده خود بر علیه طبقات سرنگون شده میرود ، از جانب
 این طبقات با مقاومت روبرو میشود و ممکن هم نیست نبود . آن
 چه که پرولتاریا برای در هم شکستن مقاومت این طبقات انجام
 میدهد اگر چه از نظر این طبقات "خشش" ، "زورگوانه" ، "تخیر
 دموکراتیک" و ... بنظر میرسد ، برای پرولتاریا انسانی ترین
 دموکراتیک ترین روش ممکن است . برای پرولتاریا دموکراتیک ترین
 روش اعمال قدرت خود بر علیه استثمارگران بکار برده قهر بر علیه
 آنها ، محروم نمودن آنها از ایجاد تشکیلات ، شرکت در امور
 اقتصادی و سیاسی و بیک کلام در هم کوبیدن فرهنگی ، سیاسی
 نظامی ، آیدئولوژیک و اقتصادی آنهاست . برای پرولتاریا اساسی
 ترین روش خرد کردن قهری و در صورت لزوم - که ناخواسته همیشه
 لازم بوده است - خویشی مقاومت آنهاست . این تنها و تنها
 روشی است که پرولتاریا مینماید .

"دموکراسی برای اکثریت عظیم مردم و بزرگ سرکوب کردن
 یا به عبارت دیگر از دموکراسی مستقلا" ساختن استثمارگران و
 استثمارگران مردم - اینست آن تغییر رنگی که هنگام انتقال از سر-
 مایه داری به گمنامیست برای دموکراسی حاصل میشود . (لنین -
 دولت و انقلاب ص ۱۴۳)
 پرولتاریا بدون آنکه ابتدا طبقه استثمارگران را سرنگون
 سازد ، بدون اینکه دولت این طبقات را از طریق قهری در هم

شکند ، قادر به اعمال دیکتاتوری پرولتاریا نیست . برعکس طبری
 میگوید که دیکتاتوری پرولتاریا یعنی "اعمال اراده طبقه کارگر"
 و آنهم بدین معنی است که طبقه کارگر بر اساس جبهه کارگری
 و همه خلقی و بر اساس سایر تشکیلاتی متن سازش و همکاری سیا-
 سی بین احزاب و سازمانهای اجتماعی مختلف "و گرفتن اکثریت
 در ارگانهای" مواضع قدرت" چون پارلمان پروتواری "سرمایه دار"
 انحصاری دولتی "و "دولتی که هنوز در طبیعت پروتواری است"
 را به "ابزاری در دست پرولتاریا" تبدیل کرده و "اراده طبقه
 کارگر" را "اعمال" کند و "این اعمال اراده طبقه کارگر همسان
 دیکتاتوری پرولتاریاست" ! !

همه واقعیات و حتی "استدلالات" ظاهرا "چپ و علمی"
 طبری و شرکا" نشان میدهد که هیچ گونه اختلاف آیدئولوژیک
 و منی در میان این دو باند روزینویستی موجود نیست . شگاف
 گمنامی اردوگاه روزینویسم معاصر ، نه ناشی از بروز پاره ای "انحر-
 افات ناسیونالیستی و لیبرالی" بلکه بخشی از تضاد میان بور-
 زواری کشورهای اروپا و سوسیال امپریالیسم شورویست .

این شگاف را هم یا زور تبلیغات نه میتوان نام کرد و نه
 میتوان ماهیت امپریالیستی آن را عوض نمود . همه ی اراده هم
 نشان میدهد که این تضاد در حال تیز تر شدن است و چه بسا
 به انشعاباتی در احزاب روزینویستی اروپا بیانجامد . مارکسیست
 - لنینیستهای ایران و جهان باید در ضمن ادامه مبارزه همه
 جانبه و تا آخرشان بر علیه روزینویسم معاصر ، به این دعوا ی
 خانوادگی میان دو باند روزینویستی توجه نموده و سر و ته یکی
 بودن این احزاب برتد و سوسیال - خائنین از پروتو تا مارش
 و از برلینتشر تا گونیا را برای مردم افشا" و بر ملا کنند . شکلی
 نیست که در دست روزینویسم و شرکا" و از جمله خادمان ایرانی
 شان در صورت شکست خوردن قضی تلاششان در کشاندن در
 دسته های دیگر بزرگ سلطه ی خویش ، برای اینکه در این نزاع
 خانوادگی "حق" را با جناح خود جلوه دهند ، دست های چپ
 خواهند گرفت ، و آن در دسته های دیگر را بعنوان روزینویستی
 خائن و راست مورد انتقاد قرار خواهند داد . بر مارکسیست-
 لنینیستهاست که ماهیت امپریالیستی - روزینویستی این دستها
 و انگیزه های اصلی آنها را بر ملا کنند و نشان دهند دعوی میا
 روزینویستیهای معاصر ، از نظر ماهیت بیان دعوای آنهاست
 که سالهاست در میان احزاب پروتو و امپریالیستی "انترناسیونال
 سوسیالیست" ، ادامه دهندگان روزینویسم کهن احزاب
 انترناسیونال دوم در جریان است . ماهیت تناقضات میان پروتو
 "گمنامیست" و برلینتشر "گمنامیست" با بگو مگوهای متران" سوسی-
 یالیست" و طوطی اشیت "سوسیالیست" و نزاع بین فورد امپری-
 یالیست و ریگان امپریالیست همه یکسان بوده و همه بکسر اختلاف
 درونی سرمایه های مالی و دستجات پروتو امپریالیستی مختلف
 خادم آنهاست .

شادمانی به ...
 وعده نوبه مدت و دراز مدت را شامل میشده ، نتوانسته مبارزه
 خشم آلود نودی مردم را جلونبرد . نتوانسته بیس از مدتی
 کوتاه آنهم نه همه بلکه بخشهای عقب مانده تر اهالی را بفریبد
 و سرانجام طوبارس در یک یا چند خیزش نوده در هم شکست
 است . آری عالیجنابان نویسندگان "توفان" ! بهتر بود صفحات
 ناغذ نشریه نان (که گفته اید بخاطر بحران سرمایه داری قیام
 هم بالا رفته است) را به این پرت و پلا کوشیهای لیبرالی و
 توهمین آمیز سیاه نینزیدید و در جای اینها چند تله درافشای
 این برنامه های "عجیب و غریب" که هوش از سر نویسنده "توفان"
 برده است مینوشتید .

اما در واقع چنان که ملسله مقالات "توفان" و ناشری که
 بروی خواننده تانن میگذارد در همان یک جمله نهفته است که
 نویسنده آگاهانه و یا نا آگاهانه در همین مقاله مورد بحث بر-
 انده است : "با بدین اینهمه تاثیر گاه انسان به ناباوری می-
 نراید" . راستی را هم نه با چنین توصیفات نابی که توفان نموده
 است ، با گفتن اینکه تبلیغات رژیم خانواده ها را به عمل غیر
 مستقیم ساواک تبدیل نموده و یا در مخز مردم زحمتش و خورده
 پروتواری فقر شهری چیزی ستر تصویر این فیلمها نیست ، در ذهن
 خواننده می جوان خود که طمشتا میند "نود" "توفان" بکسر
 تا آنها ها "گسترش نیافته است که برنامه های تلویزیونی را هم
 عوض کند (!) هنگامیکه از اینهمه تاثیر که آری سخن گفته ، و
 آخر هم نتیجه میگیرد : "باید بد تا به اهمیتش بی برسد" ،
 چیزی ستر ناباوری به نارسایی و تبلیغات انتزاعی ایجاد نمی-
 نماید . زیرا وقتی نویسنده "دانشمند و تحصیلکرده" سیاسی و
 آگاه "توفان" به ناباوری برآید ، حتما خواننده "جوانتر" و

گم دانشتر "توفان" به ناباوری خواهد نرائید و این تنها تاثیر
 این سریال "انصارکانه" و "شهروانه" توفان است . البته ناگفته
 نیز نممانده در جشن مثلا ۱۵۰ ماهی "توفان" خواهند نوشت
 "توفان با یک رشته مقالات عمیق و مستدل به بند از بند برنامهها
 ساواک برداشته و نقشهای ویرا در فریب مردم خشن نمود" ! !
 این ها ه گفته شد ، نمونه های پرشده و یا اشتناکسی
 جریدهی "توفان" نیست گفته شود "از دست نویسنده کاک دروفته
 باشد" . اینها محتوی تمام سر مقالات و خطبوعومی و نالود دی
 تبلیغات این جریده را تشکیل میدهد . بیان درک نویسندگان
 "توفان" از مبارزه ی سیاسی ، از ارتجاع و مبارزه در راه دموکراسی
 از حزب و نشریه گمنامیستی ، از عنصر آگاهی و اساسا از مبارزه ی
 طبقاتی است . درکی نه در نهایت خود "توفان" را به سخنونی
 ناتوان و ضعیف قشر عقب مانده ی توده ی دانشجویان خارجه ،
 و اثر بدین شکل به درون جامعه منتقل نمود ، اقتدار برده ها
 - نان و خورده پروتواری و ناسیونال - سهری تبدیل میکند و نه
 آنگونه که خود مدعی است "ارگان سیاسی طبقه کارگر" بایسد
 توجه داشت که "توفان" متعلق به گمنامیست است که ارتجاعش
 نمودی در موارد آشکار و پنهان ستیزی داشته باشد ، که در
 آن ستم پنهان سرمایه داری با آنچنان ظرافتی و هوسا با ظاهر
 "دموکراتیک" اعمال شود ، که کار انشای جامع الاطراف حکومت
 مشکل باشد .

"توفان" متعلق به گمنامیست (و یا حداقل نویسندگان
 سابقه زندگی در گمنامیست را دارند) که رژیستی مستبد و خود گامه
 و قرون وسطایی ، هزاران نمونه پنهان و آشکار از ستمکریهای
 لجام کسخته و همه جا گسترده را به تمام طبقات اهالی در هر
 یک از دور افتاده ترین اماکن و گوشه های کشور ، برین مردم و
 کودک و پیر و جوان ، با آنچنان شرافتی وصف ناشدنی اعمال
 میکند که قندهای قدره بندی چون تزار و چپانکیچک از ستم
 استبدادی وی بجزم دموکراسی اخراج خواهند شد ! دامنه ی
 باز ناگهی و ستم و قبحانه ی حکومت و چپاول غارتخانه و دست و
 دل باز امپریالیسم از سرزمین تا آنجاست که حتی اقتدار
 فوقانی جامعه و طبقات مرفه اجتماع نیز قدرت نفی آن را ندارند
 و ناه اندهائی برین خالی نبودن عرضه سر میدهند . تا آنجا
 ست که حتی سرابای جراید و ها بار سانسور شده ی درباری
 هم انباشته از موارد بسیاری از این ستمکریها و یا بلند بودن
 فریاد مردم است (نمونه های که نشریه "توفان" در هر شماره
 حداقل یکی دو مورد آن را بدون تفسیر نقل میکند) و این ستم
 آنچنان پنهان و پنهان و همه جاگیر اعمال میشود گمنامیست
 سیاسی و ادبی عقب مانده ترین بخشهای اهالی هم از قسم
 آن عاجز نیستند . تا آنجا که امروزه در قالب شعر و ضرب الطل
 کوچک و بازاری ، در قالب تفسیرها و ستمکریها متداوله میان مردم
 و حتی در قالب ترانه های ملهم از نهادهای غربی ، گمنامیست
 مردم به حکومت امپریالیسم موج میزند .

فقدان وقتی در شوروی دبیر کل "حزب املیت" که بنا به
 گفته ی طوبانه خود شان فرودند نفس املیت را بازی کشند در
 گنزه ی آخرش (قبل از افشای احزاب و ایچاود - سیستم یک
 حزبی) بانگ "اعتراض نسبت بنابیت هیودا" عقب مانده گی
 کشاورزی و صنعت و ... بردارند . حتما ستمگری و فقر و فلاکت
 بیداد میکند که چنین نورچمنان طبقه ی حاکمه هم مجبور به
 اعتراضند . و آنگاه در چنین جامعه ای نشریه ای که خویشتر را
 "ارنان سیاسی طبقه کارگر" میخواند و اخیرا هم صد ماهگی خود
 را جشن گرفته است ، نمیتواند دچار "قیود" موارد افشائی شده
 باشد که به کرانی گل آریده " ، "دیر اجرا شدن برنامه صح
 راد یوتی" ، پیدا نشدن مواد غذایی "برنامه زن و زندگی در
 بازار" ، ترس رژیم از سبیل انقلابیون و مشاهدات خیرنگاران
 کیهان و اطلاعات (آنهم بدون تفسیر و ذکر ماخذ) منوسل
 شود ! !

بدیده ی ما اینها تضادنی نمیتواند باشد . اصولا سرا
 "مبارزه سیاسی" "توفان" بیان اینست که انتقاد "توفان" بحکومت
 و امپریالیسم انتقادی لیبرالی و رفرمیستی و مبتدل است .
 انتقاد یک خورده پروتواری پریشان ونیه مرفه است که هم بسا
 نازران "احسان" محبت و ملاحظت دارد و هم با پروتواری می-
 لاسد . انتقاد اقتدار عقب افتاده دانشجویان خارجه است به
 رژیم و امپریالیسم . انتقادی از نظرگاه فلسفی پراگماتیستی و
 از نظر برنامه ی عمل لیبرالی و عقب مانده و از نظر فرم بی -
 نسبی و سفسطه آمیز است . انتقادی که بقول لنین سطح جریده
 توفان را تا سطح "یک شبه کرد کوری" منزل میدهد .
 دنباله دارد

پیروزی جنگ انقلابی خلق ظفار - مشعلدار جنبشهای ضد استعماری خلیج

دولت بورژوازی لهستان اینبار هم چون مورد دار و دستای گوینگا بسرعت عقب نشینی کرد . نخست وزیر که ۲۴ ساعت قبل از آن شخصا از دیدار قیامتیا را اعلام کرده بود ، دوباره در تلویزیون و رادیو حاضر شده با صدای لرزان و واضح زده ورتگیس بریده برنامه‌ی تصویب شده‌ی دولت را با بیوزن خواهی پس گرفت . پروتاریای لهستان بار دیگر قدرت خود را به بورژوازی تازه گسار و وابسته لهستان نشان داد و به پیروی بزگی در مبارزه بسر علیه آن نائل گردید . درود به این طبقه کارگر هیرمان که پیگار رژیم جوانه اش بی تردید سرمایه داری لهستان و دار و دستهای ریزینوست و وابسته گیگ و شرکاتش را سونگن خواهد کرد و سوسیالیسم را بار دیگر در لهستان استوار خواهد نمود . درود

حزب گونیست لهستان (م پ ل) که در تحت شرایط فاشیستی و پنهان به سازماندهی انقلابی پروتاریای لهستان مشغول است . جای تعجبی نیست که بورژوازی کشورهای دیگر سراسیمه بیاری در دستهای واضح زده گیگ شناختند . صرف نظر از هم سلفانشان از سایر کشورهای ریزینوستی ، بورژوازی کشورهای اروپای غربی جای تردیدی باقی نگذارند که اگر چه آنان در کارزارهای تبلیغاتی حیوانیشان بر علیه گونیسم ، از نمونه لهستان و شوروی ... برای بد نام و بی اعتبار کردن سوسیالیسم و گویسم سخت استفاده میکنند ؛ اما بدون کوچکترین تأملی در پیگار پروتاریای این کشور ها بر علیه بورژوازی حاکم ، جانب سرمایه داران و دار و دسته های ریزینوست را میگیرند . نشریه‌ی شدیداً راست و متعصب " گونیستون لندن " که از ارگانهای " مشیر " و مهم بورژوازی انگلستان و بازار مشترک بشمار می رود در ابراز همدردی با دار و دستهای گیگ میبویسد : " گونیست لازم میداند اعلام نماید که در مورد از دیدار قیامتیا ، عمل دولت لهستان را بر حق دانسته و کارگران را ناقص " و بعنوان چاره جویی دراز مدت ، به ریزینوستهای لهستانی پیشنهاد میدهد که وجود احزاب بورژوازی دیگر را در لهستان آزاد گردانند تا آنان برایش نهضت کارگری را خاموش کنند . آری ، ریزینوستها از بورژوازی کشورهای اروپای غربی تقاضا دارند تا به آنها اجازه دهند با شرکت در دولت و یا ایفای نقش " ریزینوست سازنده " ، نهضت کارگری را برایشان خاموش کنند و بورژوازی اروپای غربی در عوض از ریزینوستهای اروپای شرقی چنین هنگامی هائی را انتظار دارند . راستی که اینان از هر لحاظ خران یک طویل اند .

سالیهاست که لایه پرور و ثروتمندی از اقلیت سفید یا حمایت امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی و همدستی تعداد قلیسی بورژوازی سیاه بوسی ، مردم آزانیا را به شدیدترین ترین وجهی استثمار نموده و این ناحیه ... آفریقای جنوبی - را به پایگاه اصلی فاشیسم و ضد انقلاب در آفریقا مبدل نموده اند . اگرچه کارگران سفید نیز از بند استثمار این دار و دسته هارها نیستند ، لاکن اکثریت جمعیت سیاه کشور که بیش از پنج برابر سفید بوستان است با چنان شقاوت و شدتی استثمار می شود که در کمتر نقطه‌ی جهنم نظیر دار و دستوزنارزل ، سطح زندگی فوق العاده پائین و عقب مانده و بیسواد ی تقریباً مطلق و سکن و بیداشت اسفاره ، فقدان کوچکترین آزادی بشری و سیاسی ، حقوق اجتماعی محدود بعنوان تبعیضی درجه دوم ، درجه‌ی بالای مرگ و میر و ... و اینها سیمای واقعی زندگی مردم آزانیا است . در مقابل چنین زندگی اسفباری انحصارات طلا و الماس و منتهی بانگاران آمریکایی و آلمانی ، سوئیسی و انگلیسی ، سالیانه طیارها و ترازوهای استشاراین مردم به جیب می زنند . بملازمه دولت آفریقای جنوبی یاور فاشیست ترین حکومت های جهان و همکار و عامل جنایتکار و جنگ افروزترین محامی امپریالیستی است .

امپریالیسم ایالات متحده که بویژه پس از سقوط امپراطوری استعماری پرتغال بر اثر پیگار مردم آفریقا ، منافع خود را در این قاره سخت و خطری بیند ، به وجود دولت فاشیست ورستسر در آفریقای جنوبی بعنوان بهترین حلقه‌ی همانقلاب در این قاره ، سخت نیاز دارد . هم از ازیورست که دار و دستهای کیمینجر تلافی دارند تا با " قریانی " نمودن مرتجع قلد ر دیگری ، یان اسیمت و یک رشته اقدامات دیگر ، میان فاشیستهای آفریقای جنوبی و دولت متزلزل و یا کاملاً مرتجع آفریقای نوی همکاری ایجاد کرده و از این راه از گسترش دامنی انقلاب به تمام قاره جلوگیری نمایند و کشور های نو بنیاد و شرقی این ناحیه را در هم گویند . جوهر و ابعاد این سیاست " تازه ایالات متحده را چنین می توان خلاصه کرد :

- ۱- تحکیم اقتصادی و نظامی دولت همکارو گاشته امپریالیسم از تبیل گشیا و زسیس . سفر اخیر وزیر دفاع آمریکا به این دو کشور و ملاقات حضرات جوو کیتیا و سوبوتو همراه با جمده انهایی حا- مل سواقات آمریکایی (وام و اعتبارات اقتصادی و نظامی) به همین منظور صورت گرفت .
- ۲- تقویت نظامی و اقتصادی دولت ورستسر و کوشش در کسب حیثیت بین المللی برای آن ، بعنوان پایگاه اصلی تجاوز و جنگ در آفریقا . بملازمه بر طبق نقشه اشون فاش شده امپریالیسم ایسن کشور در ملت ضد انقلابی ایران - اسرائیل - آفریقای جنوبی ، نقش حماسی را به همراه آن دو دیگر در حفاظت از منافع امپریالیسم در ناحیه ای که انجانب آفریقا و غرب اقیانوس هند تا خلیج فارس را در بر می گیرد ، بعهده دارد .
- ۳- " قریانی " نمودن دولت یان اسیمت از طریق شرکت دادن سیا- همان سازمان طلب و راست در دولت و انتقال ندریبی قدرت از گام- بینه " سفید " اسیمت به کابینه " سیاه " مشابه آن .
- ۴- جلب نیرو های ناسیونالیست شرقی و بینابینی بسوی ایالات متحده یا سایر دولت امپریالیستی . گوشه های کیمینجر و دیگران به تازگی با زاریها و زاریها از همین جااست .
- ۵- یافتن پایه های در کشورهای شرقی تازه استقلال یافته . اعلام آمادگی آمریکا برای کمک به کشور انقلابی موزامبیک در قیقا بر همین پایه است . بملازمه امپریالیسم آمریکا حتی به یافتن پایه ها- ثی در کشورهای چون آنگولا که دولت آن با کمک مستقیم نظامی امپریالیسم شوروی و همکاران کواشیش قدرت رسید نیز بسیار امید- وار است .

۶- در هم شکستن جنبشهای انقلابی سلفانهای مردم نامیسا ، زیمبابوی و آزانیا و جایگزین نمودنشان با جنبشهای قانونی و مسا- لمت آفیز بورژوازی .

حلقه مرکزی و تکیه گاه اصلی سیاست فوق همان تقویت و تحکیم دولت فاشیست و نژاد پرست آفریقای جنوبی است . چرا که تنها این دولت میتواند ضمن اجرائی نظامی و اقتصادی طرح امپریالیسم آمریکا باشد .

اما آنچه که امپریالیسم آمریکا و " نوایش " چون کیمینجر و قلد رهائی چون ورستسر قادر به درک آن و گنجایش نش در مسایات خود نموده اند ، پیگار توده ای مردم آزانیا بوده است . آنها کمان نیگرددند که یک ساله ای بگمان آنان ساده چون تحصیل اجباری زبان " آفریکانز " چنین نهضت عظیمی را موجب شود ؛ در عرض مدت چند روز میلیونها تن زن و مرد ، جوان و میان سال . . . سرتاسر خاک آفریقای جنوبی را عرصه خیزش خود بر علیه دار و

شادباشی به ...

گرفته باشد ، روحیه موجود میان قوم و خویشهای خویش را این گونه به مردم نسبت میدهد : " در سطح خانواده ، دسیسه باین شکل پیاده میشود که تفتیشهای مکرر و اخبار رعب انگیزی که از ششجه های قرین وسطانی و بدین ساواک به خانواده ها میرسد ، بسیاری از پدر و مادرهای نا آگاه را بصورت عناصر غیر مستقیم این سازمان فاشیستی در میآورد ... تاکنون بخصوص در مورد سریال " مراد برقی " موفق بوده است چنان برنامه ای اجرا میشود که در شب اجرائی آن در خیابانها تانسی پیدا نمیشود و همه پلاک خارج از سرسویس زداند . صاحبان منازلها درهارا میبندند و بخانه هایشان میروند . در شهرستانها آنها که هنوز موفق به خرید تلویزیون نشده اند بخانه همسایان و آشنایان میروند . در زندگی روزمره برای فرار از غم و ناراحتیهای فراوان هر کس بعنوان تفریح در نقش یکی از بازیکنان فیلم ظاهر میشود . بچه هایشان حرکات عجیب و غریب و عصبی یکی از افراد این فیلم را تقلید می- کنند ... و حتی در دور افتاده ترین و فقیرترین محله شهر- ستانها صحبت از مشکلات این خرد بورژوازی هرزه و اطرافیشان بسیاری از مسائل در تحت الشعاع قرار میدهد و یا درین ایسن همه تاثیر گاه انسان به ناپاوری میآورد . آخر درست مثل این است که در مکز این افراد چیزی جز تصویری از این فیلم نیست (توفان ۴۸ - تکیه از ماسک) چنین تراوشات احفانه و توهین آمیز بنوعی مردم تنها میتواند از مغز لیبرال و صغنی گر منشی توفان نویسان خارج شود . وگرنه چگونه میتوان جسر تگرد و مردمی را که هر روز با وجود سایه ی شوم دیکتاتوری محدود راناشاهی حماسه ها می آفرینند چنین به باد مسخره گرفت و گفت اکثریت پدر و مادرها به عمل ساواک مبدل شده اند و یا در مکز توده های مردم صوری بر مراز برقی نیست ؟

تلیغیات یک طبقه ارنجانی ، هر چندر نیز که با قدرت و نقشه مدانه اجرا شود ، تنها میتواند در آن محدود های موفق باشد که از نظر عینی زمینه تاثیر گذاری آن مهیا بوده و یا شرایط ذهنی قبلی جامعه زمینه پذیرش آنها را برای مردم مهیا نموده باشد . وگرنه تلیغیات سرنگ مخدر نیست که به هر کس ، در هر کجا و هر شرایطی زده شود فوراً خواب بیاورد . و اگر فرسار باشد مجبوری تلیغیات ارتجاع نه سلما به مراتب وسیعتر از دلقت بازی تلویزیونی چون " مراد برقی " است ، با آن شدت و وسعتی که نویسنده لیبرال توفانی فریبده است تاثیر گذارد ، آنگاه اینهمه مبارزه ، اعتصابات ، تظاهرات هاو خیزشهای خشم آلود توده که هر روز در کوجه ای ، دهکده های ، کارخانه وسجی و دانشگاه و دبیرستانی بیا میشود از جانب چه کسانی است ؟ چگونه مردمی که دلقق بازی سخروای این چنین مغز نشان را خورده است که " چیزی جز تصویری از این فیلم " در آن نیست ، اینهمه بیزارهای رنجوانه را بیا کرده اند ؟ !

در تانی فرض نمائیم که تلیغیات حکومت در آن وسعتی که شما در جریده تان نوشته اید و اقتضا " موفق به تاثیر گذاری در میان مردم بوده باشد و مثلاً در هنگام یخس فیلم تانسی در خیا - بیان یافت شود و غیره . آنگاه آیا وظیفه شما ، بمشای گروهی که مدعی انتشار یک نشریه کونیستی است ، ایستد که با دیدن این " واقعات " فریاد بر آورده و زاری کنید که " دیدن اینهمه تاثیر گاه انسان به ناپاوری میآورد " و " باید دید تا به همین بی برد " ؟ ! و یا اینکه بجای این اراجیف توهین آمیز و پسا - سیفستی ، که باندازه کافی از جانب خود رژیم در میان مردم تبلیغ میشود ، به افشای آن و در هم شکستن بیزد آفیز ؟ آیا بجا نبود در جای اینهمه لاطاللات در چندین شماره نشریه بیزامون شیوه های در هم شکستن جنبش ، قدرت ساواک ، تسلط بدون رقیبش به همه جا و تاثیرات شرف تلیغیات و غیره ، چند خطی هم در افشا و نشان دادن پوشالی و بدون پایه بودن این کارزارهای تبلیغاتی میرد اخنید ؟ آیا بجا نبود در جای اینکه بنویسید مراد برقی چه افسونی میکند ، میتوشید " همدار تراجاع از این برنامه ها چیست ؟ چه اهداف تاشکی و استراتژیکی را دنبال میکند ؟ متوجه که ام طبقه یا طبقات اجتماعی است ؟ برای تشکیل چه برنامه های دیگری صورت میگیرد و به مردم در نمودن رسید که چگونه با آنها مبارزه کنند ؟ بجا نبود نشان میدادید مردم ما در زیر شلاق دیکتاتوری و طوفان تلیغیات رژیم چه حساسه های قهرمانانه ای بیا میکنند ؟ کارزارهای صد هار برابر وسیعتر و نقشه مند تر از برنامه های صرفاً تلیغیاتی تلویزیونی ، کارزار انجانی چون " انقلاب سفید " که تنها تلیغیات هم نبوده ، و بسیاری برنامه های عظمی هم در داشته و صد ها نوع وده و

شاد باشی به صد ماهگی 'توفان'

(دساناله از شماره پیشین)

در شماره قبلا ما به "خدمات توفان" در زمینه تئوریک اشاره کردیم. در این شماره بخشهای دیگری از فعالیت توفان را بررسی خواهیم نمود.

توفان و مبارزه سیاسی یا حکومت

"ترانزانه" در ادامه توضیح "موقفیت" های خود مینویسد: "در زمینه سیاسی نقش مآخذه توفان در مبارزه با امپریالیسم و پیرویه و بر قدرت آمریکا و شوروی و در مبارزه با رژیم شاه این مخلوق امپریالیسم آمریکا، کمتر از مبارزه ایدئولوژیک نیست!!" الحق که نه تنها کمتر از آن نیست، بلکه همپراز و حتی جلوتر از آنست!!

آنچه که توفان بعنوان "مبارزه سیاسی" بر علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران از آن نام میرد صرفنظر از جنبه مسخره و ابتذال کشیدن آن، یک رشته مقالاتی سر و ته "افشارانه" است که اگر نویسنده بخواهد "توفان" را از روی آنها قضاوت نماید، چا - راهی مگر قرار دادن "توفان" در سطح یک جریده پیروزی لیبرالی - انتقادی از حکومت نخواهد داشت. زیرا که "توفان" بسا این "افشاریهای" ناب و دست اولی که صورت میدهد نه تنها وظیفی خویند بعنوان نشریه مدعی کمونیستی، که بقولی قرار است "سخننوی دوگراسی" و "ترویج توده" باشد، حتی در سطح متوسط آن ایفای نمی نماید، بلکه حتی جریدهای در سطح پیروزی دوگراسی انقلابی نیز نتوانسته باشد! راستی را هم در قیاس با نوشتجات شیخ محمد خیابانی و آژی میر جعفر پیشه - روی، "توفان" و امثال "توفان" نه گوهری بی بدل بلکه ورق پاره مبتذلی بیش بشمار نمی آید.

آخر این چه نرسه گونیستی است که انتقاد نیکوگوست قداره بند و جنایتکاری که حتی برای محافظه کارترین لیبرالها هم انبانی از نمونه های بی بدل سنگری کرد آوری نموده و از این جهت هیچ کمبودی را ندارد نیست، اینست که پس آن اکثریت توده زحمتکش که صبح قبل از طلوع آفتاب سر کار میروند و یا بجستجوی کار برمیخیزند و یا اصلا شب را نمیخوابند آیا راد یون دارند و سلام صبحگاهی نمیخوانند؟! (توفان ۹۸) و یا "برنامه زن و زندگی که تنها اثری که در آن نمی بینیم زندگی زنان زحمتکش واقعی ایران است... (همانجا) و یا کویا "رژیم ایران از سبیل انقلابین میترسد" (توفان ۹۷)

"توفان از این نمونه های "افشاری" از دید یک روشنفکر یا بقول لنین "توریجشان پیروزی" و از سر شفت و مهربانی (م) نسبت به زندگی رنجبران ایران به ارتجاع حاکمه "ناخته" و نسه از دید یک پرولتر که مبارزه سیاسی با حکومت برای سب قدرت سیاسی و در هم توپیدن دیکتاتوری طبقات حاکمه است، اینست که تاویل دارد و فکر هم میکند "مع رژیم را گرفته است" که برنامه های صحگاهی مخصوص زحمتشان هم در کنار برنامه های دیگر رادیو - که "توفان" فخر میکند مخصوصی "آقایان و خانمهای نارمند" است که با "ناز و نوازش از خواب برمیخیزند؟ چش گرد و یا مثلا برنامه زن و زندگی قدری هم از زندگی زنان زحمتکش واقعی ایران "صحت کند و غیره. در نمونه مبتذله دیگری "ارکان سیا - سی طبقه کارگر" که علیه "نفوذ نسبتا وسیع و در دین کمسور (توفان ۱۰۰) احتمالا بدلیل اشکالات ارتباطی!! از خبر - نگار گیهان و اطلاعات برای برگردن نشریه "افشارانه" این کک گرفته است، سرخی را از یکی از جراید روسی، بدن گوجکترین تفسیری چاپ مینماید که در آن خبرنگار جریدهی فوق (احتمالا اطلاعات) چنین انتقاد میکند: "برای آزمایش و تعیین گروه خون به آزمایشگاه بهداری مسجد سلیمان رفتم و بچشم خورد دیدم که راهروها و زیر قفسه ها و حتی روی میزهای آزمایشگاه از انواع و اقسام سوسک و تک و موش آمانته است. آیا چنینس آزمایشگاهی میتواند محل رجسوع بیماران باشد" (توفان ۹۸) و بالا یی هم توفان برای حالی نمودن عریضه نوشته است: "در آستانه تمدن بزرگ" و سراسر جریدهی "توفان" انباشته از اینگونه "انتقادات" لیبرالی است که حتی کماشکان ارتجاع هم چندین بار شدید تر از آن را صورت میدهند (برای نمونه رجوع کنید به حرفهای پردلی "همایند" مجلس از بلوچستان و انتقاد دانشه کابینهی هویدا و غیره، و یا صحبت های مطرحه نام - دشتگان و "رهبران" حزب "مردم" قبل از اعلام حزب رستاخیز در آخرین شماره آن) و اصولا "انتقادات" جراید روسی هم ملو از

رویدادهای ایران و جهان

درد به طبقه کارگر لهستان

در اواخر ماه ژوئن ۱۹۷۶ (اوائل تیرماه) پروتاریسای لهستان بار دیگر خاطرهی سنت پیکارگرانهی خود را زنده کرد و قهرمانانه بر علیه "پیروزی" حاکم لهستان بیا خواست. مساله های که اینبار خیزش نوین و عظیم طبقه کارگر لهستان را موجب شد، توطئه افزایش سریع قیمت مواد غذایی از جانب باند گیوک، این نوعی دست آمیز امپریالیسم شوروی و سرمد از پیروزی لهستان بود. سرمایه داران لهستان که پس از غصب مجدد قدرت در حزب و دولت، مجموع ای از ضد کارگری و استعمارگرانه ترین سیاستها را بر طبقه طبقه کارگر لهستان اعمال کرد، و بهرماره اربابا کرملین نشین خود خاطرهی سلفی فاشیستهای بمبترری را در لهستان پیش از استقرار سوسیالیسم زنده کرده اند، اکنون همچو سایر دولت پیروزی با بحران عظیم اقتصادی مواجه بود و سخت در تلاش اند تا بطریقی از این بحران خویشتر را نجات دهند. اینان همچون هم سلفان خویش در کشورهای سرمایه داری دیگر چاره را در تشدید فشار به مردم و خاصه طبقه کارگر و افکندن بار گران بحران بر گردن این طبقه می بینند. پیروزی لهستان از سرنوشت دار و دستگی کومو لگا که بهنگام بحران ۱۹۷۰ همین شیوه را آزمایش کرد و جوابی شایسته از طبقه کارگر قهرمان لهستان دریافت نمود، درس نگرفته اند و در تلاشند تا کودشان برای تخفیف بحران بیکاره قیمت مواد غذایی را بطور سرسام آوری افزایش داده و بحال خویش با بحران را که محصول نظام اقتصادی خودشان است بسوی طبقه کارگر هل دادند. اما طبقه کارگر لهستان خاطرهی قیام خونین ۱۹۷۰ را تکرار نمود. پرو -

لناریای لهستان بیکارگرانه و قهرمانانه بیا خواست. ابتدا کارگران تراشوسزیهای اطراف ورو، سپس کارگران لوگوپولوی و سرانجام در عرض مدت چند ساعت طبقه کارگر سر تا سر لهستان دست به اقتصاد تیرد خیابانی زد. شدت پیکار بعدی بود که پلیس در اولین زد و خورد ها بدست تار و مار تده و دولت ارتش را وارد خیابانها نمود. کارگران راه های آهن را از جای کشند. گیسوهای پلیس و دفاتر حزب و روزنویست را به آتش کشیدند. مکتبهای باند گیوک و شرکا، را از ادارات و کارخانه ها به پاتین کشیده و شکستند. بیکار سر تا سر لهستان رافرا گرفت.

بقیه در صفحه ۹

کشمکش درونی ریزینویستها

در ماههای اخیر دعوا و اختلافات میان دو جناح از ریزینویستهای معاصر، یکی به سرمد اری احزاب ریزینویستی ایتالیا و فرانسه و دیگری برهبری دار و دستگی حزب ریزینویست و دولت امپریالیستی شوروی بالا گرفته است، اساس این "دعوا" باصلاح خودشان "منجاری ایدئولوژیک در میان احزاب برادر بر سر اینست که دولت امپریالیستی شوروی و حزب ریزینویستی شوروی که تا کنون رهبری بی چون و چرای اردوگاه ریزینویسیم معاصر را در دست داشته، تدریجا با "قدرت گیری" احزاب ریزینویستی فرانسه و ایتالیا در میان احزاب پیروزی فرانسه و ایتالیا و امکان شرکت وسیع تر و مستقیم تر این احزاب در ماشین دولتی و هیئت حاکمه این کشورها، با مخالفت هایی از جانب گروهی از احزاب ریزینویستی که بوسلفی این دو باند پیروزی - ریزینویستی فرانسه و ایتالیا رهبری میشوند رویو کشته است. احزاب ریزینویستی فوق الذکر که بدلیل ماهیت طبقاتیشان بیش از هر چیز عامل پیروزی کشور خود در جنبش کارگری همان کشور هستند، حال که تدریجا امان این را میباید که خود در اس کشورهای امپریالیستی دیگری چون فرانسه و ایتالیا، با سایر احزاب پیروزی شرکت کنند و طیما، بصورت سخنویان بختیاز

جسته نمودن و قادر مطلق جلوه دادن ساوان، تاثرات شرف تبلیغات رژیم و عقب ماندگی مردم نیست. در یکی از نمونه های این سریال مبتذل، نویسنده دانشمند "توفان" که احتمالا برای یکی از تعطیلات سفری بداخل کرده و در منزل یکی از اقوام مدتی بای تلویزیون نشسته و منظر میسرست سخت تحت تاثیر قرار

بقیه در صفحه ۹

سرنگون باد رژیم پهلوی، رژیم ملاکان و دلان امپریالیسم

«سازش تاریخی» یا خیانت «تاریخی»

مقاله‌ی زیر توسط پروفسور آرتور یویسا، مدیر بخش خارجی حزب کارآلبانی، نگاشته شده است. این مقاله نخستین بار در مجله‌ی «یوگا» پارتیزان، ارگان کمیته‌ی مرکزی حزب کارآلبانی، شماره ۵ سال ۱۹۷۵ درج گردیده است. اهمیت این مقاله تنها در افشای چهره‌ی روزیونیستهای ایتالیایی نیست؛ بلکه در واقع رسوا کننده‌ی سیمای واقعی تمام روزیونیستها و ماهیت یلید بورژوازی آنان است. از هنگام نگارش این سند در حدود یکسال و اندی می‌گذرد. در این مدت چه روزیونیستهای ایتالیایی و چه سایر هم‌سلکانشان، اراجیف‌ارزجا عی و ضد انقلابیشان را «تکامل» داد و چیزهایی بدانها افزودند. اما در ماهیت و گوهر سخنان، اندیشه و کردارشان کوچکترین تغییری حاصل نگشته است. آنان همچنان خادمان وفادار بورژوازی و بزرگترین دشمنان انقلاب و کمونیسم در جنبش کارگریند. اینست که با وجود گذشت زمان از تازگی و درستی استنتاجات این مقاله چیزی کاسته نشده است.

۹۹ روزیونیستهای ایتالیایی با تکامل تز «سازش تاریخی» خود، نسبت به دولت بورژوازی زمان حاضر و ارگانهای قریب و پهن آن از قانون اساسی بورژوازی و پارلمان گرفته تا دادگاهها، پلیس و ارتش بورژوازی همه و همه تخم گمراهی فشانده و آنها را در زیر بال حمایت خویش محافظت میکنند. ۶۶

برای نجات از بحران گدونی که جامعه ایتالیا را در بر گرفته است، و ایجاد توهم در میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش که باز بحران را بدوش دارند میباشد. توهم دایره بر اینکه ریشه های بحران در خود سیستم سرمایه داری قرار نداشته، اینکه هر چیز در چار چوب این سیستم قابل حل است و اینکه هر گونه عمل انقلابی بر علیه نظم بورژوازی غیر لازم و بیبهره است. روزیونیستهای ایتالیایی و در رأس آنها ا. ا. برلینگوش با تکامل تز «سازش تاریخی» خود نسبت به دولت بورژوازی زمان حاضر و ارگانهای اسارت و تهریه آن از قانون اساسی بورژوازی و پارلمان گرفته تا دادگاهها، پلیس و ارتش بورژوازی همه و همه تخم گمراهی افشانده و آنها را در زیر بال حمایت خویش محاط فطت میکنند.

۱. برلینگوش مینویسد: «از پارلمان نمیتوان همان مفهوم و موارد استفاده ای را که در زمان لنین رایج بود و یا اینکه در کشور های دیگر رایج است، یعنی صرفاً بعنوان تریبون بنظر د محکوم کردن بزایای سرمایه داری و حکومت های بورژوازی و ترویج سوسیالیسم و برداشتن نمود. در ایتالیا، پارلمان همچنن و بالاتر از هر چیز موسطه ایست که نمایندگان جنبش کارگری ابتکار خود را در زمینه های سیاسی و فکته تکامل بخشیده بان صورت واقعی میدهند و در صد اعمال نفوذ در باره جهت یابی سیاسی ملی و اعمال وظایف رهبری بر میآیند.» (ژئنا سینسا، شماره ۳۹، ۱۹۷۳) به عبارت دیگر، از طریق پارلمان بورژوازی و همراه بورژوازی، طبقه کارگر و توده های زحمتکش می توانند به یک نیروی رهبری کننده تبدیل شوند! و بدین ترتیب آموزش کلاسیک های مارکسیستی - لنینیستی در مورد پارلمان بورژوازی بعنوان سلاحی برای سلطه بورژوازی و فریب توده ها گفته و غیر علنی اعلام میشوند. در عین حال، تزهائی همسرال آموختهای کلاسیک فرصت طلبانه مرتد بین چین برنشتین و کسا- توتسکی و شرکا بعنوان «گش خلق» جا زده میشوند.

قدری جلو تر بنگریم و در یکی از پلنوم های ششمه مرکزی حزب روزیونیست گدونیست ایتالیا، ا. برلینگوش اعلام کرد: «ما از وارد کردن آنها مات بدون ملاحظه و انتقادات بر ارگانها و دستگاه های دولت بعنوان یکی کل آنچنان موافق نیستیم. بر عکس وفاداری نسبت به جمهوری و قانون اساسی، از خود گذشتگی؛ فد اگاری همراه با نمونه های قهرمانی بخش بزرگی از نیریه های پلیس و ارتش و نه فقط سربازان بلکه همچنین کادرها، حتی بدو نگر دادگاهها برای ما روشن شده است.» («اوتینا» ۴ ژوئن ۱۹۷۴) وی اینچنین ادامه میدهد: «پس چرا نباید جنبش کارگری و نیرو های سیاسی دموکراتیک روابط گسترده تر و متحدتری با دادگاههای ایتالیا برقرار کنند؟ در این زمینه نه تنها باید بر محافظه کاری تنگ نظرانه، بلکه همچنین باید بر زیاده روی و گروه گرایی غلبه نمود، و گفتگوی مشابهی - و ما در حال برگزاری چنین گفتگوی هستیم - با یستی در مورد پلیس و نیروهای مسلح برگزار نمود.» (همانجا) حقیقتا که این «تکامل خلاق» در زمینه خیانت روزیونیستی حتی در مقایسه با تالیاتی است! این یک دعوت علنی است برای همکاری با ارگانهای که مستقیماً قهر بورژوازی را بر علیه طبقه کارگر و مردم زحمتکش اعمال میکنند. و وی بحال کسبیکه با بخاطر آوردن آموختهای مشهور مارکسیسم - لنینیسم در باره لزوم درجه اول نابودی ارتش و پلیس و ارگانهای «عدالتی» بورژوازی بعنوان ابتدائی ترین شرط کسب قدرت دولتی توسط طبقه کارگر، جرات نماید که کوچکترین شکی در مورد این ابزار کلاسیک ستم بورژوازی و سلطه بورژوازی ابراز نماید. چنین کسی فوراً بوسیله ا. ا. برلینگوش، ک. آندولا، و بقیه در صفحه ۴

حقیقتا یک سری سوالات دیگر مطرح میشوند: در چه شرایط و موقعیتی روزیونیستهای ایتالیایی تز «سازش تاریخی» خود را عنوان میکنند؟ مضمون واقعی آن کد است؟ هدفش چیست و چه جنبه های نوینی را به استراتژی و تاکتیک روزیونیستها اضافه میکند؟

روزیونیستهای ایتالیایی تز «سازش تاریخی» خود را در زمانیکه کشور در جنگل یک بحران وخیم اقتصادی و سیاسی اسیر گشته و هنگامیکه تضاد های طبقاتی هر روز حادث تر گردید و هنگامیکه جموعه سیستم اجتماعی ایتالیا امروز بغایت لیززان است مطرح کردند. بحران اقتصادی گدونی سیستم سرمایه داری جهانی یا نیروی خاصی ایتالیا را در بر گرفته و بصورت بار سنگینی بر پشت توده های وسیع زحمتکش که موقعیت آنها هر روز در اثر افزایش سریع هزینه زندگی، افزایش بیگاری، تشدید استعمار سرمایه داری، قمار بازیهای اقتصادی متعدد بورژوازی و غیره بدتر شده و سنگینی میکند. این چنین وضعی نمیتواند منجر به ناراضی و اعتراض فزاینده توده های وسیع کارگر، منجر به اونگیری موج مبارزات آنها در دفاع از منافع و حقوق خود و بر علیه یورش بورژوازی نگردد و در حقیقت چنین هم شده است. بحران و مشکلات اقتصادی، چه داخلی و چه خارجی و همچنین مبارزات توده ها از پائین که نمیخواهند خود را با اوضاع وخیمی که بوجود آمده و اهی نمایند و موجب بیداری بحران عمیق سیاسی در محافل حاکم بورژوازی در بالا گردیده است. بحرانها بی درین حکومتی و انشعابات جدی در بلوک «چپ مرکز» و تضاد های حاد در ارگانهای رهبری کننده احزاب اصلی بورژوازی و «کارگری بورژوازی» اقتصادات متعدد در بسیاری از شاخه های مهم دستگاه انحصارات و سرمایه داری دولتی انحصار اوضاع در هم و بر هم و ناطقن که تا حد استیازی به کودتا و غیره نیز پیش رفت و همه و همه بطور روشن بیانگر بحران وخیم سیاسی محافل بورژوازی حاکم در ایتالیا میباشد.

در مقابله با این علامت که منجر به پیدایش اوضاع انقلابی میگردد و بورژوازی انحصارگر ایتالیا، همانند سایر دول کشور های سرمایه داری بدو اسلحه اساسی برای سرکوب اعتراضات انقلابی رشد یابنده توده ها دست میزنند: از یک طرف کوشش میکند تا بوسیله قهر پلیس و ارباب مردم زحمتکش از طریق زنده کردن فاشیسم، مبارزات توده ها را سرکوب کند («عمل جلاز» بنا بگفته لنین، و از طرف دیگر کوشش میکند توده ها را از طریق یق توهمات رفویمستی و قانونی که توسط «احزاب کارگری بورژوازی» بخصوص توسط حزب روزیونیست اشاعه داده میشوند، گمراه گرداند. («عمل کشیش بگفته لنین)

پیش کشیدن «استراتژی سازش تاریخی» توسط روزیونیستهای ایتالیایی خدمت بزرگ جدیدی است که آنها در حق بورژوازی ایتالیا که ایام وخیم و مشک گدونی را پشت سر میگردد، انجام میدهند.

تولیانیستها کاملاً وقیحانه خدمات خود را به بورژوازی عرضه نمودند تا آنرا از بحران سیاسی و اقتصادی گدونی که وی را در چنگال میفشارد نجات دهند. ا. برلینگوش، بنا بپندگی از طرف حزب روزیونیست گدونیست ایتالیا، «روشن مقابله دموکراتیک همکاری سازنده، و جستجوی دائمی برای توافق» بنظیر «مقابله و توفیق بر بحران چنین عمیق و خطرناک که ایتالیا با آن روبرو است؛ و بنظیر دستیابی به راه حل های مناسب برای مشکل عیبی که در هر زمینه و در همه جا روبروی ما قرار دارند» را پیشنهاد میکند. («اوتینا» ۹ فوریه ۱۹۷۵)

تمام هدف از پیشنهاد «سازش تاریخی» که ظاهر آراه حلی

در دوره بعد از کودتای نظامی - فاشیستی شیلی و تا زمان چهاردهمین کنگره حزب کمونیست روزیونیست ایتالیا در ماه مارس ۱۹۷۵، روزیونیستهای ایتالیایی تمام استراتژی خود را بر مبنای اصطلاح «سازش تاریخی» که برای اولین بار توسط دبیر کل حزب روزیونیست گدونیست ایتالیا، ا. برلینگوش در نوامبر ۱۹۷۳ فرموله شده بود نهادند. برلینگوش در مجله «ینسا سینا» نوشت: «مسائل حاد کشور»، «تهدیدات دائمی، ما جراهای ارتجاعی و احتیاج به باز کردن راه مطمئن تکامل اقتصادی، نشاط اجتماعی و پیشرفت دموکراتیک برای ملت پیش از هر زمان و بطور روز افزونی دست یابی بانچه را که میتواند «سازش بزرگ تاریخی جدید» بین نیروهای که اکثریت قاطع مردم ایتالیا را تشکیل میدهند نماید؛ در دستور کار قرار میدهند.» (ژئنا سینا، شماره ۴، سال ۱۹۷۳). اید «سازش تاریخی» همین سر تا پای جریانات کنگره ۱۴ اخیر روزیونیستهای ایتالیایی را در بر میگیرد.

بر حسب بیانی روزیونیستهای ایتالیایی، «سازش تاریخی» که آنها پیشنهاد میکنند «هدف»... استقرار روابط تفاهم و نیز همکاری، نه تنها با رفقای سوسیالیست و دیگر بخشهای چپ کاتولیک بلکه همچنین با سوسیال - دموکراتها و جمهوریخواها و حتی با لیبرالها میباشد. (ا. برلینگوش «اوتینا» مورخه ۴ ژوئن ۱۹۷۴). آندولا ساله را صریحتر بیان میکند، هنگامیکه وی ساله را در درجه اول اتحاد روزیونیستها با دموکراتهای مسیحی «میبیند. وی میگوید... برای مدت ۲۵ سال ما در مقابل دموکراسی مسیحی زیر آزمائی کرده ایم و این قدرت نامتی موجب بوبرائی کشور گشته است. این مقابله هنوز ناتمام مانده است و ما نمیتوانیم در حالیکه کشور در حال از بین رفتن است بدان ادامه دهیم. در نتیجه نیاز به کنار آمدن موجود است.» («ارویو» شماره ۴، ۱۹۷۴) در حالیکه ا. گسوتای رویز - یونیست میگوید... ما فکر میکنیم که ایتالیا کشوری است که هیچکس نتواند آنرا اداره کند. نه ما کمونیستها و حتی برانبات کتر از ما، دموکراسی مسیحی، چپ مرکز، فرصت و مو - تعصیت برای نزدیکی و کنار آمدن از اینجا ناشی میشود.» («سمو» شماره ۴، ۱۹۷۴)

تکامل خیانت روزیونیستها در اینجا با کمال وضوح دیده میشود. در حالیکه تولیانیستها سالها با شور و هیجان، کسار آمدن و اتحاد تا سرحد ادغام با «احزاب کارگری بورژوازی» را تبلیغ نموده اند. امروزه دیگر تا این حد بسنده نگردد و با تمام قوا در راه اتحاد و همکاری همه جانبه با احزاب علنی بورژوازی نامتدگان مستقیم سرمایه ی احتیاجی به پیش میازند.

از زمانیکه خورشید رفرتد و دار و دسته ان در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی مشی روزیونیستی خود را اعلام داشتند، تولیانیستهای ایتالیایی بعنوان روزیونیستهای «پشتاز گسه» سعی میکنند خیانت روزیونیستی را با سرعتی هر چه نامتدسر انجام دهند مشهور شده اند.

و اکنون دوباره رفرتد کل تولیانیستهای ایتالیا! . برتد لنینگوش یک «اختراع» روزیونیستی دیگر بنام «سازش تاریخی» از حیث خود بیرون کشیده است.

دو سده گی ایالات متحده

در سال جاری مسیحی ، بورژوازی ایالات متحده دویست سالگی سلطه خود را جشن میگیرد .
جای تعجبی نیست که محمد رضا پهلوی هم خود را در این جشن و پایکوبی داخل کرده و حتی مبالغی هم از جیب مردم ایران ، به برگزار کنندگان جشنهای فوق "هدیه" کرده ، و در ایران هم کمیته برگزاری این جشنها را تشکیل داده است .
امریالیستهای آمریکائی هم بواسطه این خوشخدهنی باتوی ایشان را به عضویت کمیته برگزاری جشن دو سده گی آمریکا در آورده اند .

راستی را هم جای تعجبی ندارد . مگر نه اینکه «مین امیر» یالیستهای آمریکائی بودند که شاه فراری را با کودتای ۲۸ مرداد دوباره تخت و تاج بخشیدند ؟ که برایشان "انقلاب سفید" ش را طراحی نمودند . که او را به سرانجامی ضد انقلاب حفظ نمودند ؟ که برایشان تربیت نمودند و در ازای ثروتهای مردم ایران آنها را تمدن "مطلوب" کردند و در کارش سازمان امنیت برایش ساختند و در مراکز جاسوسی و پلیسی خود مأموران شکنجه و ضد شورنگری برایش پرورش دادند ؟ مگر نه اینکه باز همسین امیریالیستهای آمریکائی هستند که در آینده هم ، هنگامیکه نهضت ملیمانده شود های مردم ایران ارتش مزدورشان در هم شکند ، باز بیامین خواهند آمد و از تاج و تختش که حافظ مانافع بیکران آنهاست دفاع خواهند کرد ؟ پس جای تعجبی نیست که این سگ قلاده بگردن امیریالیسم آمریکا از ضعف دویست سالگی سلطه ی بورژوازی ایالات متحده دم جنبانی کند و در سیاست از «حیثیهای اربابانه نشان به آنها بگوید : " در مورد ایران ، آمریکا همیشه سبیل حق و عدالت بوده است ... و این بهترین نسوی در گنجهای بی شائبه و پر ارزش بریزید نت ندریوم به کشور من از طریق اصل چهارم و دیگر برنامه های گنجهای چشم میخورم " و " آمریکا پس از جنگ مجبور به قبول رهبری کشورهای معروف به جهان آزاد شد و این موقعیت او را در مسئولیتی نسبت به این کشورهای قرار داده و او را وادار به دخالت در شرایطی که دخالت او را ایجاد میکرد نمود . " !! (از پیام خان شاکرد به ارساب

درج شده در مجله تایم - ۲۸ ژوئن ۱۹۷۶)
برخلاف این چاکر دست آمیز امیریالیسم آمریکا ، برای مردم ما و خاصه طبقه کارگر ایران ، مراسم فوق مفهوم دیگری دارد . جشن دویست سالگی ایالات متحده ، یعنی دویست سالگی بزرگترین دشمن امیریالیستی میهن ما و بزرگترین حامی و ارساب رژیم فاشیستی ، استبدادی و تبهکار «محمد رضا شاه ، و اینست که طبقه کارگر ایران و بهرراه او «همی مردم ایران نمیتوانند نسبت به این خیمه شب بازی امیریالیسم یانگی اظهار انزویسار و تنفر نمایند .

اگر محمد رضا شاه در وجود سلطه دویست سالگی بورژوازی ایالات متحده ، دم جنبانی وجود و سرور میکند و عمر بیشتر برای آن آرزو دارد ، بالمسکن طبقه کارگر وطن ما خود را هم صف پرولتاریای آمریکا که بیش از دویست سال در زیر سلطه این بورژوازی استثمار شده و پیگار کرده است میدانند . طبقه کارگر ایالات متحده نیروی عظیم و شگرفی است . شماره آن به بیش از هشتاد میلیون نفر بالغ میشود ، که از این تعداد بیش از ۲۰ میلیون را پرولتاریای صنایع بزرگ تشکیل میدهد . و این نیروی عظیم «یو بزرگترین جبهه از لشکر پرولتاریای کشور» ای سرمایه داران است . این طبقه عظیم و قدرتمند اکنون رفته رفته مبارزه ی طبقاتی خود را بر علیه سلطه ۲۰۰ ساله شدیدی بورژوازی آمریکا نیز تر میکند . و این آن چیزی است که طبقه کارگر و «همی مردم ما را بوجود و سرور واد میدارد .

بورژوازی امیریالیستی یانگی ، جشن دویست سالگی سلطه خود را در شرایطی برگزار میکند که بیرونیهای عظیم جنبشهای آزاد پیشکش غالباً در پیگار با این امیریالیسم حاصل شده اند و پیشرفتهای چشمگیر نیروهای سوسیالیستی و نیز تر شدن پیگار کارگران کارگران جهان ، بر «موقعیت جهانی وی ضرات جسد» وارد کرده است و در سطح داخلی با بزرگترین بحران سیاسی و اقتصادی پس از جنگ ویروست ، تصادف های دویسی و بورژوازی ایالات متحده ، شدت نیز شده و وحدت نسبی در صفوف آن از میان رخت بر بسته است .

بعلاوه طبقه کارگر ایالات متحده که اکنون وسیعاً در حال برحیزی است ، اینبار از وجود حزب کمونیستی خویش نیز بیبرسد .

منه است . حزب انقلابی کمونیست ایالات متحده ؟ «حصول کارگرها چندین ساله در نهضت کارگری و کمونیستی آمریکا بر علیه جریانات انحرافی ، در سال ۱۹۷۵ تأسیس گردید و اینک نفر از خود را در میان طبقه کارگر ایالات متحده گسترش میدهد . این حزب در جزوه ای که بنام " ۲۰۰ سال بقدر کافی طول است ! " منتشر نموده ، تاریخ سلطه بورژوازی ایالات متحده و مبارزه ی طبقه کارگر و اطمینان ملی بر علیه آن را شگفته وید - گاه پرولتاریای این کشور را از این خیمه شب بازی " جشن های ۲۰۰ سالگی ایالات متحده " بیان کرده است . ما در زیر یاسان سخن این جزوه را ترجمه کردیم .

نکته نیست که پرولتاریای آمریکا که بگاه پیگار خلق آسیانیا بر علیه فاشیسم ، انترناسیونالیسم خویش را در عمل و در جبهه ی جنگ دوشادوش میهن پرستان اسپانیایی نشان داد ، و این انتر-ناسیونالیسم را در پشتیبانی اش از پیگار طبقه کارگر و همسده ی مردم ایران بر علیه رژیم فاشیستی محمد رضا شاه و اربابانش ، امیریالیسم یانگی آمریکا نیز دیگر بار نشان خواهد داد . همان گونه که تا کنون «هم نمونه آنها در حمایت قاطع «حزب انقلابی سی کمونیست» و سازمانهای وابسته بدان از جشن ما نشان داده است .

ما به سهم خود از طبقه کارگر ایالات متحده و گسردان پیشقراول آن ، " حزب انقلابی کمونیست ایالات متحده " ، در مبارزه انبره ای و ازوگونی نظام سرمایه داری و بنای جامعه ی نویسی سوسیالیستی قاطعانه حمایت میکنیم و شک نداریم که زمان چنین مهی چندان دور نخواهد بود .

دوید به طبقه کارگر قهرمان ایالات متحده که پیگار خود - نیش در نیکوگی سال ۱۸۸۶ ، اول ماه مه ، روز همسنگسی جهانی کارگران را پایه گذار ! موفق باد " حزب انقلابی کمونیست ایالات متحده در مبارزه انبره ای بر اندازی سلطه دویست سالگی بورژوازی امیریالیستی آمریکا و استقرار سوسیالیسم استحکم تر باد همسنگی انترناسیونالیستی طبقه کارگر ایران و ایالات متحده !



از نخستین استانهائی که فقر به قبول قرارداد های کسار اجباری وادارشان کرد ، از مقاومت سرخپوستان در برابر تلاش در نابودیشان و از انبارگاههای نخستین کنشی های بود و کنش کوفه محموله شان زنان ، مردان و کودکان بودند که بخاطر تلاش توفیق ناپذیر عده ای برای سود ، به مالکیت خصوصی فروتنان درآمده بودند ، از کارگرانی که در نخستین کارخانه ها رنج بردند و آب و راه و راه های آهن را بنا کردند و تاریخ این کشور ، تاریخ مبارزه ی بی گسست میان ستم کسان و ستم گران بوده است .

پیشرفت این کشور را قوانین سرمایه داری همین کرده است . و این پیشرفت آتربی و فقه به جامعه ی ۱۷۷۶ و رسانیده ، جامعه ای - ای که در آن طبقه ی «پول» از طبقاتی تن کارگران ، پرولتاریا ، در برابر طبقه ی کوچکی از دزدان استثمارگر قرار گرفته است . انقلاب آمریکا راه را برای رشد سرمایه داری ، برای تقسیم «رتبا شدت پاینده یی جامعه به دو رویی «خاص و «مضاد باز نمود و اکنون نوبت پرولتاریاست که نظام سرمایه داری را سرنگون کرده و جامعه ی سرپا نویی را بر پا سازد .» (نقل از برنامه ی حزب)

البته یاد داشتهای دو سده گی سخنرانیهای سیاستمداران و سرفالای میهنی از داستان دیگری سخن میگویند : سوز میسنی «هواره در «ماهنگی و پیشرفت دائمی و که در آن «همی انسان ها برابر خلق شده و ترفیضان تنها بسته به مسای و زحمت خود - نشان است ؛ که در آن حکومتی "از مردم ، بوسیله ی مردم و برای مردم" فروتنان و فقرا را مشابه نمایند گی میکند . ولیکن میلیونها مردم بطور روز افزونی ورشکستگی این خیمه شب بازی را می بینند .

برای دویست سال نسلهای مردم زحمتکش چهره ی کشور را «رتبا تغییر داد اند . صنایعی که در آن هزاران تن با کار مشترک خویش در چندین دقیقه کالا های مواتب بیشتری از آنچه یکس پیشه ور برای همدی عمر امید داشت تولید میکنند . آنهایی که زمانی سفر چند صد میلی اقدام بزرگی بود ، اکنون کار ما فرستادن انسان به ماه را ممکن کرده است .

اما برای کارگران ، مردان و زنانی که این سازندگان «همسده ی ثروتهای عظیم اطراف مان اند ، همان محصولات کار ما چسبون کارخانه ها ، راه آهن ها و ماشین آلات ، همه مبدل به سرمایه ی بی در دست کارفرمایان شده و کارگران را بیک عمر بردگی مزدوری

زنجیر کرده است . بیشتری ما از یک چک دستمزد به چک دیگری زندگی میگردانیم و حتی امتیازات کوچکی را هم که بر اثر مبارزه ی شدید خویش بدست آورده ایم ، هدف حمله ی سرمایه دارانی است که افزونی سود خویش را از قبل استثمار ما میجویند . برای میلیونها تنها این دوسده گی سرمایه داری اساس در میان رنج و دشواری بیبای طاقت فرسا قرار رسیده است .

دویستمین سالگرد نظامی که ما تحت آن زندگی میکنیم تنها برانگیخته ی «سوال در باره ی آینده ی آن نظام است . اساساً در پاسخ سرمایه داران چیزی نگویید و بیا و گویی ارائه نمیدهند . زیرا در حقیقت هم سرمایه داران برای آینده چیزی نگارند . و رنج بیشتر یا بجزارتی نگرار آنچه که داریم ندارند .

تمام برنامه ها و توطئه های سرمایه داران برای اینست که نظامشان را از سالی به سال دیگر زنده نگاه دارند و تمام آنها بر پایه ی تنذید استثمار و غارت توده ی مردم ریخته شده است . اما بگفته ی برنامه ی حزب ، هیچ چیزی قادر به نجات سرمایه داری در طولانی مدت نیست ، زیرا اکنون «بدهاست که بسدی در راه پیشرفت مبدل شده و مدهاست که خود شرایط نابودی خویش را فراهم آورده است . در طب جامعه ی سرمایه داری مبارزه و نفاذ نهفته است : « میان طبقه کارگر که تلاش مشترک میلیونها تنفا ن تولید کننده ی تمام ثروت جامعه است با طبقه سرمایه داران که با تصاحب خصوصی «حصول از زحمت کارگران آنها را غارت میکنند ، سیستم مالکیت خصوصی بصورت سدی در برابر و زنجیری بدست و پای «مان نیروهای «ولده یاست که سرمایه دار «میجویند نان آورد» است . (قدرت تولیدی ی کارگران ، ماشین آلات ، کارخانه و ...)

چرا اینگونه است که میلیونها تن برای غذای کافی عاجزند در حالیکه زمینها بلا استفاده میماند و غذاها فاسد میشوند ؟ چرا «ها هزار کارگران ساختمانی پیگار نمیتوانند خانه های تازه برای بسیاری که محتاجند بسازند ؟ چرا بنگاربرد ماشینهای گسه نمیتوانند از رنج کار بگنجانند به بدبختی بیشتر کارگران «میباهد ؟ چرا پیشرفتهای «بوی در زمینه ی «میان برداشتن سرطانی و دیگر امراض بصورت نگرته در حالیکه بخش بزرگی از دانشمندان کسوسیر سرگرم ساختن سلاحهای مخرب جدیدند ؟ چرا جوانان با آتمید ای دلننگ کننده و انفرده رو رویند حال آنکه جهانی برای تغییر بوجود دارد ؟ به تمام اینها تنها یک پاسخ وجود دارد : بخاطر حکومت جنایتکارانه ی سرمایه داران . سرمایه داران که «هم جامعه را بتولید سود برای عدی طبیی واداشته ، فساد و رگسوز را به سیمای همیشگی جامعه مبدل کرده است . تا آنجا که بسیاری از سرمایه داران درجه ی پیگاری ۷ تا ۸ درصد را برای سالها ۱۱۸۰ «میلی» «پنشی» میکنند .

بحران و جنبش

امروز کشور را بحرانهای فزاینده ای فرا گرفته است و تضاد شایع میان کارگران و سرمایه داران شدت دوررسد است . بحران آنچنان جز «درونی و جنائی ناپذیر نظام سرمایه دار نیست که طبقه حاکمه از آن بمدون پدیده ی بی ناگوار ولی طبیعی درزند - گی بشر ، یاد میکنند . اما برای طبقه کارگر هیچ چیز «طبیعی» در این مطلب نیست که «میلیونها تن از کارگران بیکار شوند در حالی که کارخانه ها از کار ایستاده و انبوهی از چیزهایی که خود نشان تولید کرده و بدان محتاجند در انبارها قفل باشند ، زیرا کسه کارگران پول کافی برای خرید آنها را ندارند .

بحران سرمایه داران را وادار به اجرای تنها کاری که می - دانند میکند : بیکار کردن میلیونها و افزون بار کار میلیونها تن دیگر . آنها «رها را پائین نگاه میدارند ، از تحصیل و خدمت اجتماعی میگانند ، بدهی پیگاری را «سه جانی میکنند و به «زاران راه میگویند تا استثمار طبقه کارگر را بیشتر کرده و بار گران بحران را بر دوش توده ی مردم خالی کنند . اما بحران طبقه کارگر را نیز بسیاری بیشتر و مقاومت در برابر هر یسک از تلاشهای کارفرمایان در افزایش دزدی سود و امید ارد . از جنبش هشت ساعت کار در روز تا مبارزه ی پیگاران ، اینها در انگسار گوناگونی خود تاریخ طبقه ماست . بهبودگی جنایتکارانه ی بحران سرمایه داری برد باز تمام ورشکستگی عظمت نظام سرمایه داری برد داشته و این سوال را بیشتر در ذهن کارگران بوجود میاورد : آیا اینست آنچه که میتواند باشد ؟

عطش سیری ناپذیر سرمایه داران برای سود باز هم بیشتر ناشون جهان را به دو جفت جهانی کشانیده است ، علاوه بر این دو جفت ، که هر یک میلیونها انسان را به برک «مکوم نسود ، انحصارگران جنگهای بشماره ی در بنام گسترش «تدن» و «بمد «ها

" دفاع از آزادی و دموکراسی، برای چپاول و برده سازی کشورهای عقب نشانه داندنی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برپا گردند .
 طبقه کارگر و توده های مردم هیچگونه منافعی در این جنگهای امپریالیستی ندارند . آنها ما و فرزندان ما را لباس های سربازی پوشانده و برای کشتن و یا کشته شدن بدست زحمتکشان دیگر کشورها به جنگ گسیل میدارند . سرمایه داران موعظه می کنند که این جنگهای غارتگرانه ، چون بحران ، چون "حق مقدس" آنان در اینانست ثروت ، جزئی طبیعی از جریان زندگی است . لکن این جنگها هم میلیونها تن را به سوال و امیدارد که ایسا باید چنین باشد ؟

همزمان با جشن گیری روسیه و حکومتشان ، سرمایه داران خود را برای جنگ دیگری آماده میکنند . همتی آن شرایط اساسی که موجب دو جنگ دیگر شد ، اکنون نیز وجود آمده و دنیا را به حریق ویران کنند . جهان بی بزرگتری تهدید میکنند . سرمایه داران تویای حاکم بر شوروی آن کشور را به یک ابر قدرت امپریالیستی رقیب ایالات متحده مبدل نمودند . این کارگزاران امپریالیستی را هم توانایی مشابه با طبقه حاکمه ما حرکت میدهند . آنها نیز باید سربازهای جدید برای سرمایه داران و استثمار بدست آورند و در تعقیب چنین چیزی است که رود رو با طبقه حاکمه این کشور (ایالات متحده) - که خود مچورند سر - سخنان به هر آنچه که در طی دههها سال چپاول کرده اند بچسبند و در تحلیل نهایی چپاول خود را هم گسترش دهند - استمرار میکنند .

روزی نمیتواند که سیاستمداران مختلف و دیگر سخن پرانان طبقه حاکمه نداهای تازه ای برای محکمتر مقابل شوروی ایستادن و هزینه های جنگی را افزودن و تدارک جنگ را بدین ، سر ندهند . هر بار که آنها به جنگ میروند آنها در پرحمی پیچیده و بجا میکنند که این وظیفه ی طبیعی همان است که از منافع و امیر - اطوری انحصارات دفاع کنند . در دوران جنگ و بنام میکنند گنه جنگ بخاطر دفاع از آزادی و دموکراسی ویتنامیا بوده است . اما در طول همین جنگ میلیونها تن به این حقیقت پی بردند که هدفی اساسی جنگ دفاع و از یاد ثروت و منابع انحصارات و قدرت آنها در جهان است . اکنون با تشدید بحران ، طبقه حاکمه به "دفاع از آزادی" این عبارات صریحتر دیگری هم اضافه کرده است . اگر شما طالب تسلیم و یا زندگی محسوس و شایسته ای میخواهید ، باید آماده باشید با به جنگ برای حفاظت از منافع ملی " ایالات متحده بروید . که البته منظورشان منافع و سرمایه های انحصارات است .

این کارگران هیچ منافع مشترکی با استثمار کنندگانشان نند در این کشور و نه در اتحاد شوروی و نه در هیچ کجای جهان سرمایه داری ندارند . منافع ما با کارگران همه کشورهای جهان، بیولتاریای بین المللی، در هم آمیخته است . آنها نیز مانند سوا هیچ دلیلی برای جنگ با هم توان کارگر خود نداشته و با سوا در امر برپا کردن انقلاب برای نابودی سرمایه داری و تولید یبهای برخاسته از آن در همتی گیتی و یکبار برای همیشه ، نریزند . این جنگ یعنی جنگ انقلابی طبقه کارگر بر علیه حکومت سرمایه ، آن جنگی است که ما باید برای آفرینش تدارک ببینیم .

هر بار که سرمایه داران جهان را به جنگ تشدید دانستند نظام جهانی خود را تضعیف نموده اند . جنگ تنفر "میلونیاتود" را نسبت به حکومت وحشیانه آنها بیشتر برانگیخته و ضربه به انقلاب طبقه کارگر در پاره ای کشورهای و اقدام به ساختمان سوا - سیالیسم کرده اند . جنگ جهانی اول ، انقلاب روسیه و جنگ جهانی دوم انقلاب طبقه کارگر در چندین کشور و از جمله چین را موجب شد . اگر نظام امپریالیستی بقدر کافی دوام آورد گسسته بود جهان را به وضعیت جنگ سوم جهانی کشاند . به معنی انقلاب - بات در سرتاسر جهان دامن خواهد زد و مرک سرمایه داری را بشدت تسریع خواهد نمود .

با اینحال هنوز سرمایه داران از جاودان بودن نظامشان موعظه میکنند . آنها در سده گی را برای اعلام رسای چنین چیز بکار گرفته اند . بنا میگویند که اصول ۱۷۷۶ " جاودانی " است ، که این اصول برای مردم آمریکا آزادی و دموکراسی " را تضمین کرده است . برای آنها یگانه آزادی واقعی ، که نظامشان بر آن بنا شده ، آزادی استثمار کار دیگران ، جاودانی و مقدس میباشد . چه چیز برای آنها " طبیعی " تر از اینست که آنان هم چیز را گمبول نامند و صاحب طبقه در مالیکه طبقه کارگر همی کارها را انجم می دهد ؟ اما هیچ چیز طبیعی در بردگی مزدوری وجود ندارد

" سازش تاریخی " یا ...
 چنین مفی خطر رخنه شوروی را در چنین منطقه حیاتی برای آمریکا و ناتو از قبل ایتالیا زیاد میکند . چنین چیزی با مخالفت محافل امپریالیستی سایر کشورهای اروپای غربی نیز همچنین روبرو خواهد شد .

سوما ، عدم قبول " سازش تاریخی " پیشنهادی توسط روبرو - یزونیستهای ایتالیایی توسط احزاب دیگر بیانگر رقابت بیسن چاکران مختلف بورژوازی بخاطر گرفتن و یا حفاظت نقش ادار ه گنده ای امیر دولتی بورژوازی میباشد .

اکنون سالهاست که حزب کار آلپانی و تمام مارکسیست - لنینیستهای واقعی ، با یک روش سیستماتیک ثابت نموده اند که " راه ایتالیایی بسمت سوسیالیسم " یک تزویر بزرگ است و اینکه حزب گمونیست روزینیست ایتالیا به مارکسیسم - لنینیسم و امر انقلاب و سوسیالیسم خیانت کرده و بیک زانده ای رقت آور بورژوازی و صرفاً حلقه ای در " گمانیسم سیستم بورژوازی مبدل شده است . " سازش بزرگ تاریخی " روزینیستها که ا ، برلینگتور کوشش نموده است در زمان اخیر بوسیله آن معامله کند ، دلیل تازه ایست بر صحت نتایج حاصله حزب کار آلپانی در مورد چهره های سیاسی و ایدئولوژیک روزینیستهای تولیاتیست ایتالیا بعنوان مرتدین و خائنین .

۱ . برلینگتور و سایر روزینیستهای ایتالیایی مایلند که سازش خود را با بورژوازی " بزرگ " و " تاریخی " قلمداد کنند . آنها میخواهند بهر قیمت از خود نام تاریخی بجای گذارند . لکن افراد میتوانند بصورت مختلف اسم خود را در تاریخ ثبت نام - یند و حتی بماندن برنشین ، کافوتسکی ، تروتسکی ، بوخارین ، خروشچیف یا برزوف بعنوان مرتدین و خائنین مبدل شده است . سوسیالیسم ، بدین مضمون ، سازش پیشنهادی ا - برلینگتور نیز " تاریخی " است . لکن تاریخ واقعی نخواهد در مورد خا - ثنین و مرتدان بداند و به آنها تکیه در مخالف جریان ترقیسی تبادل حرکت میکنند بی توجه است . تاریخ آنها را در زبانه دانی انرمیاند از و راه ضروری تبادل را که در شرایط امروزه ، راه انقلاب و سوسیالیسم بر علیه بورژوازی و توتران روزینیست است میباید .

ما را به بحران ، جنگ و مصیبتهای بی شمار میکشاند . ولی طبقه کارگر دست به انقلاب خواهد زد ، حکومت خود را مستقر خواهد نمود و زخمهای باقیمانده ی ناشی از هزاران سال استثمار را بهیو خواهد داد و آگاهانه و منظم نیروی کار ما و ماشینها و ابزار های که کار ما تولید شان کرده است را همچون سلاحی بسرای آزادی و موهنهای همتی طبقات یعنی بوجود آوری جامعه ی کمونیستی بکار خواهد برد .

در اینمورد شکی نیست که طبقه کارگر این کشور مبارزه مقابل کرده ، در برابر سرمایه داران استثمارگر مقاومت میکند . این چیز نیست که هر روز رخ میدهد . سوال اساسی اینجاست که تا کسی ما بهیویم مقاومت کنیم تا تنها سر خود را بالای آب نگاه داشته و زنده بمانیم ؟ پس کی زمانی خواهد رسید که مبارز ما ، کار ما و اراده ی ما جهان را وارونه کند ، جامعه ی نوسین فارغ از استثمار و جنگ جامعه یی که در آن کار فارغ از رنج و جان کشی های حاصل از سرمایه داری و عامل امتحان جهانی نو برای بهره ی خودمان و فرزندانمان و نسل " زاده نشده ی آتی بشود ؟

ما هر روز بر علیه صفهای بی شمار سرمایه داری مبارزه میکنیم لکن مقاومت ما در مقابل حملات سرمایه داران ، مبارزه مان برای نشکستن در برابر چرخ سود ، بخودی خود نمیتواند منشا " حتم های ما را از میان بردارد . بهیچین رو انقلاب ضروری است . مبارز کمونی میتواند و باید بیک مبارزه ی آگاهانه ی طبقه ما بمشاید یک طبقه برای خود و مقابله با سرمایه داران با هدف نابود نمودن آنها و نظامشان و یکبار برای همیشه ، تبادل یابد .

و چنین مبارزه یی اکنون در تحول است . در هر انتصاب در هر عمل مقاومت نطفه های مبارزه ی انقلابی طبقه ما نهفته است . از هر مبارزه یی طبقه ما قویتر میشود ، بیشتر در باره ی دشمنی که مقابل ماست و چگونگی شکست دادن آن مبارزه . ما تروتمندان را در دویت سال به دوترا کشید - ایسم و در چهارم جولای سرمایه داران صد خود را منی بر حفظ اثنی حاکمیت خود اعلام خواهند کرد . لکن دویت سال بقدر کافی طولانی است . دیگر هرگز جشن سه سده گی آنها برگزار نخواهد شد . تا آن زمان مردم روزی براب بزرگتر از چهارم جولای را جشن خواهند گرفت ، روزی که طبقه کارگر انقلاب خسور را صورت داد است .

مگر اجتناب ناپذیر و طبیعی بودن قیام بردگان بر علیه اربابان ، آزادی و دموکراسی برای سرمایه داران به یک معنی و برای کارگرها به معنی دیگری است . آن آزادی که سرمایه داران ستایش میکنند ، آزادی استثمار است . آن دموکراسی که آنها برایش جشن و مسرور برپا می کنند ، نقابی است بر چهره ی سلطه ی خودشان در حکومت . از آغاز تاریخ ، بشریت برای آزادی جنگیده است . اما آزادی در زمان های مختلف و برای طبقات گوناگون معانی متفاوتی داشته است . در بخش اعظم تاریخ بشر تا دوران معاصر آزادی تنسها می توانست معنی محدود و باریکی بدهد .

برای جامعه ی مستعمراتی ، تنها آزادی که در آن زمان می توانست مطرح باشد ، آزادی های محدودی چون حق تصاحب زمین ، بازه ای حقیقی چون آزادی سخن ، مذهب و بیوه حق ما - لکتیک خصوصی بود . برای اکثریت مردم این آزادیها بدین معنا نبود که آنها از ضرورت خراشیدن زمین خشن برای لقمه نانسی آزادند . البته برای سرمایه داران این آزادیها معانی بیشتری هم دارد : آزادی ی حکومت بر بقیه جامعه و گذران زندگی تجلی بقیعت دسترنج اکثریت .

اگر چه جنگ داخلی به نظام و حشیانه ی بردگی پایان داد و آترا با نظام " کار آزاد " عوض نمود ، اکثریت عظیم رنشینان بوسیله قانونی نوشته نشده ، در زنجیر باقی ماندند و برای من کارکن یسا از گرسنگی میمرد . اما برای سرمایه داران این آزادی بمعنای حقوق گسترش بیشتر و بیشتر استثمار بود . و امروز کارگران ، کماکان در زنجیر نظام بردگی مزدوری آنقدر دریافت میکنند که تولید سود ادامه یابد و نسلی جدید بار آورده ، که اگر بدست سرمایه داران باشد آنها نیز از همین استثمار در رنج خواهند بود .

بازگشت به ۱۷۷۶
 هر چه بیشتر روند تاریخ بسوی انقلاب پیش می رود ، طبقه ی حاکم و یک خیل آسمان بوسان سرمایه داری به تلاش بر تبار بیشتر برای محظف دیدن ای حفظ نامدنی و منحرف نمودن خشم روز افزون مردم بر علیه آنان و کوشش بهیوهای برای محقق برگرداندن اوضاع دست می زنند . آنها از " ادامه ی انقلاب آمریکا " بازگشت به اصولی بدران یاید که در ما " دم میزند . ولی باز گردانیدن زمان به عقب خیالی غیر ممکن و سراپا از خیالی است . سرمایه داران در واقع نمیخواهند که بدوران ۱۷۷۶ برگردند ، چرا که آنگاه سود ماشینها ، هزاران دلار انداز گرفته میشود و نه به " یکبار د ها " و آنها قادر به بهره یی از این سود تجلیات وسیع کومنیسی نخواهند بود . چیزی که آنها ضد حفظن را دارند و نظام اجتماعی ۱۷۷۶ است که آنها را به صدر جامعه ، جایی که اکنون هم هستند گذارد . این مبارزه ی طبقاتی کارگران است که آنان مایلند به عقب ، به شرایط ۱۷۷۶ برگردانند و به آن زمان که نس طبقه کارگر مدین در این کشور وجود داشت و نه علم انقلاب ، مارکسیسم - لنینیسم پیدا کرده بود و هیچ نیروی که قادر به براندازی آنان باشد وجود نداشت . اما زمانه عوض شده است .

طبقه سرمایه دار در مقابل طبقه کارگر و در راه آزادی او ایستاد است . سرمایه داران ، محافظان و وارثان نظام بردگی مزدوری اند که مدتهاست هرگونه ضرورت خود را از دست داده و اکنون تنها میتوان بقیعت گسترش بیشتر نیایش ، فلاکت و استثمار ادامه یابد . نظام آنان ، نیروهای مولده یی را که طبقه کارگر بوجود آورده خفه میکند و با برهانی به بحران دیگر فرو میسپرد . آنان زحمتکشان جهان را به جنگهای امپریالیستی گرفتار میکنند . آنان دیگر کیفیات حکومت را نسد از نسد . امروز طبقه یی قادر به برپا نمودن انقلاب بر علیه سرمایه داران و نظامشان وجود آمده است - طبقه کارگر . تمام تاریخ مبارزه ی او و موهبتش در اجتماع در نقطه ی " قابل استثمار گسوران او را آماده ی گرفتن قدرت کرده است .

یک و تنها یک نوع انترناسیونالیسم در کردار وجود دارد : فعالیت با تمام وجود برای تکامل نهیست انقلابی و مبارزه ی انقلابی در کشور خود و پشتیبانی (از طریق تبلیغات ، همبستگی و کمک مالی) از چنان و تنها چنان نوع مبارزه یی و چنان خطی در همه ی کشورهای و استثناء - هر چیز دیگری امپریکالی و مانولیوسم است . (لنیسن)

امروز در این جامعه کارگران با زنجیرهای کار مزدوری بسته شده اند . قوانین کور سرمایه داری چونان قوای کنترل ناپذیری

هندمان آنها خائن ، محافظه کار ، زیاده رو ، گروه گرا و کاملاً دیوانه و اعلام میبند . ریزینویستها اطمینان میدهند که مستم دولت بورژوازی بر مردم زحمتکش تقریباً بطور کامل از میان رفته است . گ . آندولا فریاد میکند " حقیقتاً هرگز تا این اندازه در ایتالیا آزادی وجود نداشته است " (همانجا) بنابراین بازنگری نظر آنها ، کافیست که طبقات کارگر ایتالیا و همه مردم زحمتکش ایتالیا آرام ننشسته و از اینهمه آزادی که جامعه بورژوازی برای آنها تضمین نموده لذت ببرند و منتظر میوه بیشتری از " سازش تاریخی " ریزینویستهای ایتالیایی با فئات ، بازرسان ، دادستانها ، ارتش و پلیس قارابینه ها باشند !

با پیش کشیدن " سازش تاریخی " خود ، ریزینویستهای ایتالیا بر ضد در صد نجات حیثیت لوزان دموکراسی مسیحی ، ترویج و گسترش توهم در میان توده ها و معرفی این حزب بهمنسوان یک حزب ضد فاشیست با سنتها و روحیه دوست داشتنی و بعنوان یک نیروی " مابین طبقات " وغیره میباید .

ولی بر کسی پوشیده نیست که حزب دموکرات مسیحی در ایتالیا ، در تمام طول دوران بعد از جنگ نمانده و منافع سرمایه انحصاری بزرگ بوده و یک نقش ارتجاعی داشته است . در قیقا با چنین حزب اصلی بورژوازی انحصاری بزرگروواتیگا با حزبی با گرایشات روشن ضد گمونیستی و ضد خلقی و ارتجاعی است که ریزینویستهای ایتالیایی ظاهراً بخاطر حل مسائل کشور بشیوهی دموکراتیک ، پیشنهاد " سازش تاریخی " میدهند ! حقیقتاً که این امر برای احزاب ریزینویست مایه بی آبرویی زیاد است و از اینروست که روسای آن از طرق مختلف در صد توجیه خویش بر میآیند .

یکی از استدلالات اصلی آنها اینست که حزب دموکرات مسیحی " در بین توده ها دارای پایه بوده " و بدین خود بخش های مختلفی از اقشار وسط و دهقانان و حتی کارگران را گسرد آورده است . ولی از این چه نتیجه میشود ؟ اگر این حزب در میان اقشار مختلف مردم زحمتکش که آنها را فریب میدهند هیچگونه نه نفوذی نداشته ، از نظر بورژوازی بی فایده میبند . در مورد حزب ریزینویست هم همینطور . این ابتدائی ترین چیز در زمینه عملکرد باصطلاح " دموکراسی " بورژوازی بعنوان ابزار سلطه بورژوازیست . علاوه بر این بر کسی پوشیده نیست که حتی احزاب فاشیست و یا نازی در میان اقشار نسبتاً وسیع خرده بسوزو و دیگران تا حدی نفوذ داشتند . لیکن از اینجا نمیتوان نتیجه گرفت که این احزاب ، احزاب خلقی بودند . خصلت خلقی و یا ضد خلقی بودن یک حزب وابسته به آن نیست که آیا دستجات مختلف مردم زحمتکش در دورانی به آن رای میدهند و بلکه وابسته به سیاسی است که حزب دنبال میکند . اینکه آیا این سیاست بنفع مردم زحمتکش است و یا بنفع کسانی که بر آنها ستم روا میدارند . و اگر اینها و یا سایر احزاب بورژوازی ارتجاعی برای مدت زمانی موفق میشوند که قشرهای معینی از مردم زحمتکش را فریفتند بخود جلب کنند و آنگاه این وظیفهی انقلابیون راستین است که بسا تندید مبارزه برای افشا کردن و منقرض نمودن آنها از توده ها کوشیده و بر ضد وحدت و " سازش تاریخی " با این احزاب هماهنگ شوند . نکته که تولیانیستها تبلیغ میکنند بر نیابند .

واضح است که تمام استدلال ریزینویستی مبنی بر خلقی بودن حزب دموکرات مسیحی چیزی نیست مگر فریب بشیرمانسه . و اما در مورد معرفی دموکراسی مسیحی بعنوان یک حزب " مابین طبقات " یعنی " ماروا " طبقات که گاهی میبند و روحیهی " دموکراتیک " و " خلقی " و دیگر اوقات مجذوب منافع بسوزواری بزرگ و ارتجاع میگرد و باید گفت که این واقعا " مگاشقه ایست " که نشان میدهند تا چه عقی منطق بورژوازی در ریزینویستهای ایتالیایی نفوذ کرده است . در اینجا ما با ترویج بورژوازی کاملاً صریح تز گلاسیه در زمینهی " خصلت " ماروا " طبقاتی " احساسوا ب بورژوازی ، دولت بورژوازی ، نظم بورژوازی بطور گن و سروکار داریم . چیزهاییکه مارکسیسم از زمان " مانیفست کمونیست " یک پارچه مردود شمرده است .

از تمام اینها چه نتیجه میشود ؟ نتیجه ترویج توهمات در بارهی نظم اجتماعی . اقتصادی بورژوازی ، در بارهی دولت بورژوازی و در مورد احزاب بورژوازیست . ریزینویستها پراگندند که مبارزه و علیتات انقلابی توده های زحمتکش در راس آنها طبقاتی کارگر بر علیه بورژوازی ، بر علیه دولت بورژوازی و احزاب بورژوازی بر علیه نظم سرمایه داری و ستم و استثمار و بخاطر سرنگونی آنها ، غیر لازم و ناخوشایند است . فقط یک " سازش تاریخی بزرگ " و فقط اتحاد جدید ریزینویستها و اکنون نه فقط با " برادران

سوسیالیست " و سوسیال دموکراتها ، بلکه همچنین با لیبرالها و مخصوصاً دموکراتهای مسیحی و اجازهی ورود به ریزینویستها به " حیطة حکومت " لازم است تا بسهمه چیز سر و سامان عالی بخشد و همکسرا خشنود گرداند و هم مردم زحمتکش و هم بورژوازی را ! بدین ترتیب کارگشا شکم خود را بر میکنند و در نتیجه چیه هسا نجات پیدا میکنند ! تبلیغ سازش طبقاتی و بمعنای اسیرکردن منافع طبقاتی کارگر و توده های زحمتکش به منافع بورژوازی ، خرابکار در جنبش انقلابی ، کلک به بورژوازی برای بیرون آمدن از بحران کنونی و تداوم تخفیفین به سرمایه دارست . اینهاست اهداف " سازش تاریخی " و این بزرگترین خیانت تاریخی که ریزینویست های تولیانیستها ایتالیا امروزه آنها به پیش کشیده اند .

این مرتدین به مارکسیسم - لنینیسم مدتها است که کلمهی انقلاب را از فرهنگ خود زدوده اند و چیزی که دیگر آنها پنهان نمیکند ، بلکه علناً بر آن صحنه میگردارند . بعنوان مثال که ، س . پازنا میگوید : " من دیگر بچه نیستم . من دیگر فریاد هام که طرق تغییر جهان گوناگونند و اینکه در کشوری مثل این ، امین طرق لزوماً شامل انقلاب نمیشوند . انقلابات مسن در آوردی نیستند . آنها قابل تحمل نیستند . آنها یا بوقوع میبندند و یا نین میبندند . در ایتالیا بجای انقلاب گذار دموکراتیک صورت گرفت . . . و ما هم راه دیگری نداشتیم ، یا بیکراه حل دموکراتیک شد . تاریخ بما نشان داد که میتوان بدون برخورد های خونین و از طریق موازنه در درنای واقعت ماند و ما هم در عرضا ه کوتاه تاریخ را قبول کردیم . . . ما یک حزب بزرگ سوسیالیستی هستیم زیرا که ما یک حزب بزرگ فرمیستی میباشیم . " (" آریوو " شماره ۲۴ ، ۱۹۷۴) واضح تر از این نمیتوان آنها بیان نمود : نفی ایدهی انقلاب بهر قیمت و جایگزینی آن با ایدهی " موازنه " و یا سازش طبقاتی با آن احزابی که مستقیماً منافع بورژوازی انحصاری بزرگ را نمایندگی میکنند .

امع از اینکه " سازش تاریخی " در شکل دولتی خود عیبان نمود و امع از اینکه ریزینویستهای ایتالیایی در یک حکومت بورژوازی راه داده شوند ، چنین سازشی در حقیقت سالهاست که وجود داشته و برای بورژوازی خدمت بزرگی بشمار رفته است ، این سازش موجود است زیرا که بدین مدت ها سال ریزینویستهای تولیانیستها ایتالیا بشطور خرابکاری در امر انقلاب با بسوزواری سازش نموده و بدین ترتیب خیانت " تاریخی " بزرگی به طبقه ی کارگر و خلق ایتالیا مرتکب شده اند . خون ریزینویستهای ایتالیائی علناً انعام میکنند که در واقع ایدهی " سازش تاریخی " همیشه منای استراتژی کلی آنها بوده است .

ریزینویستهای ایتالیائی شمار " سازش تاریخی " خود را در زمانی مطرح کردند که روزگار بطرز روشنی کدب کامل " راه ایتالیائی به سوسیالیسم " را عیان ساخته و بخصوص در زمانی بعد از ضربات وارده بر تبلیغات ریزینویستی در مورد " راه آرام " دموکراتیک " و " پارلماناریستی " توسط نود تاپی نظامی - فاشیستی در نیلی (به مقالهی " گری " پیولیت " تحت عنوان " وقایع مصیبت بار در نیلی - درسی برای لیکهی انقلابیون در جهان " که در ضمیمهی مجلهی " آلبانی امروز " شماره ۴ ، ۱۹۷۴ منتشر شده رجوع شود) . بهیچ وجه اتفاقی نیست که ا . برلینکوتر شمار " سازش تاریخی " خود را برای اولین مرتبه در یکسری مقاله لاتیکه در تحلیل از وقایع نیلی و در سهپاتی که حزب کمونیست ایتالیا باید از آن بیاموزد ، مطرح نمود .

ریزینویستها از این طریق میخواهند چنین توجیه کنند که اگر " راه آرام و دموکراتیک " تاشون در ایتالیا موفق نبوده و حتی در نیلی شکست انجامیده ، ظاهراً با این خاطر بوده است که وحدت باند ازوی باقی گسرده نیروهای " گمونیستی " یا دموکرات های مسیحی تضمین نشده بود . " آنها وعده میدهند که در ایتالیا لیا این امر از طریق " سازش تاریخی " پیشنهادی توسط ا . برلینکوتر که آنها با این عنوان عرضه میکند ؛ یعنی " مرحله جسدید انقلاب دموکراتیک که عناصر سوسیالیستی را در جامعه بیاید می - کند " صورت حقیقت خواهد یافت .

تقریباً مدت ۲۰ سال است که اکنون در زیر لوای گنگسری بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی که نقطهی چرخشی در جهت بزرگترین خیانتی که تاکنون بر علیه مارکسیسم - لنینیسم و امر انقلاب و سوسیالیسم شده است ؛ ریزینویستهای ایتالیائی توده ها را با موظفه های خود در مورد " راه ایتالیائی آرام و دموکراتیک بسمت سوسیالیسم " که ظاهراً در وحدت با سوسیالیستها و سوسیال . دموکراتها صورت میبندد میگردانند ولیکن اکنون

جریان بدین قرار است که وحدت و ادغام با " احزاب کارگری بود - رزوازی " ظاهراً ناگانی بوده و اینکه بخاطر پیروزی " راه ایتالیائی بسمت سوسیالیسم " ظاهراً لازم و ممکن است حتی با آن احزاب اصلی که مستقیماً نمایندگی منافع بورژوازی انحصاری بزرگ اند از قبیل حزب دموکرات مسیحی یا حزب لیبرال ، و همچنین با چنین ابزار سلطه قهر بورژوازی از قبیل ارتش - پلیس ، قارابینه ها و دادگاهها ، اتحاد و یا " سازش تاریخی " بوجود آورد !! برای مارکسیست - لنینیستها کاملاً روشن است که باصطلاح " راه ایتالیائی بسمت سوسیالیسم " که توسط ریزینویستهای ایتالیائی تبلیغ میشود در حقیقت راه تداوم سرمایه داری است و آنها هیچگاه آنرا تبلیغ میکنند خائنین آگاه به سوسیالیسم و عوامل خطرناک بورژوازی در جنبش کارگری اند .

سازش با بزرگترین حزب بورژوازی که ا . برلینکوتر پیشنهاد میکند و احتمال شرکت در حکومت در اتحاد با این حزب بدون تاثیر بر نظم موجود و دعوت طبقاتی کارگر و توده های زحمتکش ایتالیا به تسلیم بلاقید و شرط میباشد . ولی آیا طبقاتی کارگر ایتالیا بطرف این گامی که توسط ا . برلینکوتر و حزب ریزینویست نیستی که او رهبری میکند گشاده خواهد شد ؟ آیا چنینی قرار داری شیاطنی را قبول خواهد کرد ؟ فقط کسانیکه از مسر تا یا مانند ا . برلینکوتر و شرکا با منطبق بورژوازی آورده شده اند و فقط کسانیکه در مورد طبقاتی کارگر ایتالیا و سنتهایسای درخشان انقلابی در تاریخ ایتالیائی و جرات پیشنهاد چنین سازش خفت باری را بخود میدهند . طبقاتی کارگر ایتالیا در وفاداری به سنتهای انقلابی سنهای مقاومت در هم نمانگنستی در مقابل سیاهی و فبر فاشیستی موسولینی ، سنهای جنگ پسر افتخار پارتناری بر علیه سلطه فاشیسم و اشغال آلمان و سنت های نردیک به ۳۰ سال استقامت توده ای ، نظام رات هارتا - مات بر علیه کارفرمایان بورژوا و رژیم حاکم و بخاطر دفاع از ضابط حیاتی ان و دستیابی به یک راه حل انقلابی برای مسائل عظیم اقتصادی سیاسی و اجتماعی که تمام کشور را در بر گرفته ؛ مسلماً این خیانت داری و دستهای ریزینویست حزب کمونیست ریزینویست ایتالیا را رد خواهد نمود . راه سابق کارگر و مردم زحمتکش ایتالیا راه خیانت ، شرم و راه سازش و گزینش در مقابل بورژوازی نبوده و بلتراه شهادت و افتخار و راه مبارزه بر علیه بسوزواری و بخاطر انقلاب و سوسیالیسم میباشد .

و بالاخره یک سوال دیگر مطرح میشود : چرا شرکا مورد نظر ریزینویستهای ایتالیائی ، دموکراتهای مسیحی ، لیبرالها ، سوسیال - دموکراتها وغیره پیشنهادات ا . برلینکوتر و گیسائی را رد میکنند ؟ " سازش تاریخی " را میکنند ؟ بهانه های فاضلی ، لامالفا ، ساراکا و دیگران در مورد اینکه ریزینویستهای ایتالیائی خطری برای " نظم دموکراتیک آزاد یعنی سلطه بورژوازی ایتالیا بشمار میروند و اینکه آنها بایستی دلایل جدیدی برای وفاداری خود باین نظم عرضه کنند وغیره چیزی نیست مگر تکرر و عیار براده چشم توده ها . در حقیقت بورژوازی ایتالیا مدت زمانیکه قانع شده است که از جانب ریزینویستها خطری متوجه سلطه اش بعنوان یک طبقه وجود ندارد . و اینکه اینها از جمله بهترین مدافهین این سلطه بشمار میروند . دلایل واقعی عدم قبول را در چیز دیگری باید جستجو نمود :

اولاً ، بورژوازی ایتالیا استدلال میکند که بنفع اوست تا از حزب ریزینویست در نقش " اپوزیسیون قانونی " استفاده نماید ؛ و در زمانی سوسیال - دموکراتها بخاطر خرابکاری و در هم شکستن نیروی ضربات جنبش انقلابی توده ها بازی میگردند ، ضرب المثل معروفی میگوید : یک دست دست دیگر را میبندد و هر دو دست صورت را . ریزینویستهای ایتالیائی با پیش کشیدن تز " سازش تاریخی " در میان توده ها در مورد احزاب بورژوازی و " کارگری بورژوازی " توهم ایجاد کرده و در صد حفاظت از اعتبار لوزان آنها بر میآیند . و این احزاب هم ، در مقام خود با رد کردن " سازش تاریخی " در حقیقت به ریزینویستهای ایتالیائی خدمت میکنند . زیرا که آنها در میان توده ها در مورد " چهره گمونیستی " ریزینویستها توهم ایجاد میکنند . و اینها همه در خدمت خرابکاری جنبش انقلابی توده ها و حفظ سلطه بورژوازی است .

دوماً ، عدم قبول " سازش تاریخی " پیشنهادی توسط ریزینویستها همچنین مربوط به تضادها و رقابتهای درون امپریال - لیستی و در درجهی اول مابین دو ابر قدرت میباشد . محافظان انحصاری ایتالیا که با امپریالیسم آمریکا و ناتو مرتبط اند ، بسا شرکت ریزینویستهای ایتالیائی در اداره کشور مخالفند و زیرا که